



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

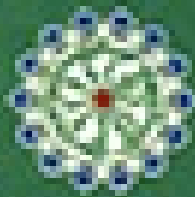
Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



مجلس شورای اسلامی ایران



مکتب

# در مکتب اهل بیت

جلد ۳۳

مفهوم سبّ و لعن در قرآن کریم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# مفهوم سب و لعن در قرآن کریم

نویسنده:

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

ناشر چاپی:

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	مفهوم سب و لعن در قرآن کریم
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۵	سخن مجمع
۱۹	مقدمه
۱۹	اشاره
۲۳	حال نگاه بیندازید و ببینید:
۲۷	مفهوم لعن و حکمت آن در قرآن کریم و سنت نبوی
۲۷	اشاره
۲۷	مفهوم لعن و فرق آن با سب و شتم در لغت
۳۰	تفاوت لعن و سب در قرآن کریم
۳۰	تفاوت لعن و سب در سنت شریف نبوی
۳۱	ویژگی های لعن و ملعون در کتاب و سنت
۳۵	لعن، یک ضرورت عقیدتی است
۴۵	دیدگاه پیروان خلفا درباره مسأله لعن
۴۸	موضع مکتب اهل بیت (علیهم السلام) در مسأله لعن
۴۸	اشاره
۴۸	۱- جدا کردن لعن و سب
۴۸	۲- نادرستی نظریه عدالت تمام صحابه
۵۵	۳- اعتراف به فضل صحابه به نحو اجمال
۵۸	۴- شواهد قرآنی، نبوی و تاریخی به سقوط عدالت بعضی از صحابه گواهی می دهد
۷۲	۵- تصریح قرآن و سنت بر لعن بعضی از صحابه
۷۷	۶- بطلان قاعده فرق بین انواع و اشخاص

۱۰۳ ..... ۷- لعن باعث کفر لعنت کننده نمی شود

۱۰۹ ..... ۸- منشأ سیاسی تکفیر کسانی که متهم به سب صحابه می شوند

۱۲۰ ..... چکیده بحث -

۱۲۲ ..... درباره مرکز

## مفهوم سب و لعن در قرآن کریم

### مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: مفهوم سب و لعن در قرآن کریم [کتاب] / گروه پژوهش و پاسخ به شبهات ، عبدالکریم بهبهانی ؛ مترجم : حسین علی عربی ؛ تهیه کننده: اداره ترجمه معاونت فرهنگی؛ ویراستاری: امرا... نصیری

مشخصات نشر: قم: مجمع جهانی اهل بیت علیه السلام، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۱۱۴ص. ۲۱×۱۴/۵ س م.

فروست: در مکتب اهل بیت علیه السلام؛ ۳۳

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۹۳.

شماره کتابشناسی ملی: ۳۸۲۸۴۴۷

ص: ۱

اشاره





بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٣



مفهوم سب و لعن در قرآن کریم

گروه پژوهش و پاسخ به شبهات ، عبدالکریم بهبهانی

مترجم : حسین علی عربی

ص: ۵







«کار اساسی شما [مجمع جهانی اهل بیت]... معرفی مکتب اهل بیت است به دنیای اسلام. بلکه به سراسر عالم، چون امروز همه دنیا تشنه معنویت اند و این معنویت در اسلام هست و در اسلامی که در مکتب اهل بیت معرفی می کند به نحو جامع و کاملی وجود دارد».

(از بیانات مقام معظم رهبری «مد ظله العالی»، ۱۳۸۶/۵/۲۸)

مکتب اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) که تبلور اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله) و متکی بر منبع وحیانی است، معارف ژرف و عمیقی دارد که از اتقان، استحکام و برهان برخوردار می باشد و مطابق با فطرت سلیم انسان هاست؛ بر همین اساس است که حضرت امام رضا (علیه السلام) فرمودند:

«فإنَّ الناس لو علموا محاسن كلامنا لا تبعونا» [شیخ صدوق (رحمه الله)، عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲: ۲۷۵]. این مکتب غنی و نورانی در پرتو عنایات الهی و هدایت ائمه ی اطهار (علیه السلام) و نیز مجاهدت هزاران جهادگر عرصه های علم و فرهنگ در طول قرون گذشته و حال، بسط و گسترش یافته است.

پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی (قدس سره) و تأسیس نظام اسلامی با تکیه بر قوانین اسلامی و با

محوریت ولایت فقیه، افق های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جدیدی را برای انسان های آزاده به ویژه مسلمانان و پیروان و محبان اهل بیت (علیهم السلام) گشود و توجه بسیاری از نخبگان و مستضعفان جهان را به خود معطوف کرد.

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)، مولود این دگرگونی مبارک است که به ابتکار مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مد ظله العالی) در سال ۱۳۶۹ شمسی / ۱۹۹۰ میلادی تأسیس شد و تاکنون خدمات شایانی را در تبلیغ معارف قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) و حمایت از پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در سراسر جهان انجام داده است.

معاونت امور فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) در راستای رسالت خود جهت ارتقای شناخت و آگاهی پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در موضوعات، سطوح، مخاطبان و عرصه های مختلف، در حوزه های تولید کتاب و مجلات به زبان های متعدد و سائر محصولات فرهنگی به فعالیت پرداخته است.

این اثر با هدف معرفی معارف اهل بیت (علیهم السلام) و پاسخ به شبهات مخالفین به ویژه وهابیان و سلفی ها تهیه شده و حاصل تلاش علمی و پژوهشی گروهی از پژوهشگران و نویسندگان فرهیخته و صاحب نظر و ارجمند می باشد.



در اینجا بر خود لازم می دانم از دبیر کل محترم مجمع، حضرات اعضای محترم شورای کتاب، مدیران محترم اداره کل پژوهش و ترجمه، رئیس محترم گروه مطالعات بنیادی، دبیر محترم شورای کتاب و گروه مطالعات بنیادی، مترجمین عزیز و همکاران اداره ی ترجمه تقدیر و تشکر نمایم. همچنین از برادرانی که در ویرایش، تایپ، مقابله، تصحیح، آماده سازی، نشر و چاپ این کتاب تلاش کردند، تشکر می کنم و توفیق همگان را از خداوند متعال مسئلت دارم.

معاونت امور فرهنگی مجمع در راستای تعمیق و پویایی آثار منتشره در حوزه ی معارف اهل بیت (علیهم السلام) در سراسر جهان، از دیدگاه ها و پیشنهادهای اساتید، فرهیخته گان، صاحب نظران و پژوهش گران ارجمند استقبال می کند تا زمینه های بسط و گسترش هرچه بیشتر معارف اهل بیت (علیهم السلام) فراهم گردد.

به امید تعجیل در ظهور و فرج منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج).

نجف لک زایی

معاون امور فرهنگی

ص: ۱۱



وحدت، همبستگی، اتحاد و انسجام، از اصول عقلانی و برخاسته از اعماق سرشت انسانی است؛ هم چنان که یک اصل ثابت، مسلم و همیشگی دین مقدس اسلام نیز بوده و هست و تحقق آرمان های آفرینش و نیل به اهداف عالی آن در این راستا قابل دسترسی است و قطعاً هیچ قوم و آحاد جامعه ای، در جنگ و فتنه، نزاع و تفرقه، به خیر و سعادت و کمال انسانی، نخواهد رسید.

امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا بَفُرْقِهِ خَيْرًا مِّمَّنْ مَضَى وَلَا مِمَّنْ بَقِيَ. (۱)

«خداوند سبحان، نه به گذشتگان و نه به آیندگان، با تفرقه و جدایی خیری را عطا نکرده و نمی کند».

در سای وحدت و یک دلی است که جامعه به آرمان ها و پله های ترقی، گام نهاده و زیباترین استحکامات را بر سرتاسر جامعه حاکم می کند و محبت و صمیمیت و صلح و صفا را می گستراند.

از این رو، می بینیم قرآن کریم با لحن محکم و با هدف هدایت، چنین می فرماید:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. (۲)

ص: ۱۳

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطب ۱۷۶.

۲- (۲) - آل عمران: ۱۰۳.

«همه با هم، به حبل الله چنگ زنید و پراکنده نشوید و یاد بیاورید آن زمانی را که با هم دشمنی می کردید. پس خداوند دل های شما را به هم نزدیک کرد و الفت و برادری بر شما حاکم نمود و (نیز) یاد بیاورید آن زمانی را که شما، در لب پرتگاه آتش قرار داشتید، پس خداوند شما را از آن نجات داد و خداوند این چنین آیات خود را تبیین می کند، شاید به هدایت دست یابید».

و نیز پیامبر اکرم؛ حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه بعضاً». (۱)

«نسبت فرد با ایمان با مؤمن دیگر، همانند اجزای یک ساختمانند که هر جزئی از ساختمان، جزء دیگر را نگه داشته و محکم می نماید».

و نیز حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) می فرماید:

«المؤمن أخو المؤمن، كالجسد الواحد، إن اشتكى شيئاً منه وجد ألم ذلك في سائر جسده». (۲)

«مؤمن برادر مؤمن است، مانند آنکه یک جسد می باشند؛ اگر عضوی از آن به درد آید، درد و رنج آن به دیگر اعضا خواهد رسید».

بنابر این تفرقه، کینه توزی، نزاع و خون ریزی، هرگز مشروعیت و مصونیت نداشته و از کبائر و زشتی هاست که وجدان و عقل سلیم، آن را بی اساس و بی فرهنگی معرفی کرده و در دین اسلام هم شدیداً مورد نکوهش و توبیخ قرار گرفته و مرتکب آن را به عذاب الهی، وعده داده است.

جهالت جاهلان و دسیس دسیسه گران و فتنه انگیزان، در طول تاریخ مسلمین، کوشیده است که وحدت صفوف و یک پارچگی مسلمین، به جنگ و

ص: ۱۴

۱- (۱) - اصول کافی ۱۶۶/۲؛ نهج الفصاحه: ۷۷۹؛ کنز العمال: ۱۴۱/۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۴۸/۶۱.

خون ریزی تبدیل شده و کینه و بغض و بد بینی و اّتهام به خروج از دین و ورود در شرک را گسترش دهد. بنابر این بر مسؤلان و رهبران اّمت و برآحاد جامع اسلامی، فرض و حتم است که اجازه ندهند چنین فضائی بر جامعه اسلامی حاکم گردد و در نتیجه ذخائر و ثروت های امت اسلام، توسط مستکبران روزگار و کافران خوش رنگ و نگار و صاحبان تراست ها و کارتل ها به راحتی و سهولت، غارت شود.

ما پیروان اهل بیت (علیهم السلام)، بر خود لازم می دانیم جهت وحدت بیشتر مسلمین و زدودن موانع این اتّفاق و انسجام، نسبت های ناروائی که در طول تاریخ، به ویژه در این سال های اخیر، به مکتب اهل بیت (علیهم السلام) و به صورت ناجوانمردانه نسبت داده شده، از خود دور کنیم و با تمام وجود، از این تهمت ها و نسبت ها توسط تکفیری ها و جریاناتی که آلت دست انگلیسی ها، صهونیست ها، و غارتگران امریکا و ... هستند، اعلان انزجار و تبری بجویم.

از باب نمونه:

۱ - ما که کتاب آسمانی مصون از تحریف، یعنی قرآن کریم را تنها کتاب هم مسلمین و بدون آن که کم و زیاد شده باشد و عیناً، همان قرآن کریم حضرت خاتم الانبیاء محمّد مصطفی (صلی الله علیه و آله) و ثقل اکبر و سرتاسر آن را داعی توحید و یکتاپرستی می دانیم؛

- ما که بزرگ ترین موفّقیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را نفی بتها (اصنام) و نفی عبادت لات و عزّی و اعلان و تحقّق کلم توحید «لا إله إلا الله» می دانیم؛

- ما که خطبه های غزّای توحیدی مولی الموحّدین امیر المؤمنین (علیه السلام) را - شبانه روز - در مراکز آموزشی و پژوهشی، دانشگاه ها و حوزه ها و محافل علمی و تربیتی مان به تلاوت و تدریس و استضاءه می نشینیم؛

ص: ۱۵

- ما که در مساجد و مراکز عبادتی مان ، متون سراسر توحید اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه و آله) را همانند دعای کمیل از امام علی(علیه السلام)، دعای عرفه از امام حسین(علیه السلام) و دعای ابو حمزه ثمالی از امام سجاد(علیه السلام) و ده ها دعای توحیدی دیگر تلاوت می شود و طنین انداز است:

«... مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ... عَمِيْتُ عَيْنٌ لَا تَرَكَ... مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَمَا أَلْمَذَى فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ...».

(۱)

- ما که هزاران اثر معرفتی و توحیدی همچون کتاب توحید شیخ اقدم «صدوق» را داریم، ما که ...

با هم این اوصاف، به صورت جاهلان و مزورانه و مزدورانه به هدف بدبین کردن سایر مسلمین ناجوانمردانه به شرک متهم شده و می شویم!!! (فما لهم کیف یحکمون)!!؟!!

۲ - اعتقاد به امام مهدی(علیه السلام) و مهدویت، ریشه قرآنی دارد و مذاهب و فرق اسلامی - روی هم رفته - به آن اعتراف دارند تا جائی که انکار آن را موجب قتل منکر آن دانسته اند. (۲)

و نیز جایگاه رفیعی از سنت و معرفت اسلامی را برای آن حضرت ذکر کرده اند و قاطب علمای اهل بیت(علیهم السلام) و بسیاری از علمای مذاهب اسلامی، روایات و احادیث و اخباری که در شأن و ولادت آن حضرت است، مورد تصریح و تصحیح و اعتراف قرار داده اند؛ مانند صاحب سنن ترمذی، قرطبی مالکی، ابوجعفر عقیلی، سیوطی، ابن حجر عسقلانی، حاکم نیشابوری، بیهقی، ابن اثیر، بغوی، ابن قیم، ذهبی، تفتازانی، ابن کثیر دمشقی، جزری شافعی، عبدالوهاب شعرانی، متقی هندی، عبدالباقی زرقانی، سفارینی حنبلی، محمد امین

ص: ۱۶

---

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۲۶/۹۵ (بخشی از دعای عرفه).

۲- (۲) - همانند ابن حجر هیتمی شافعی، شیخ صبای حنفی، خطابی مالکی، یحیی حنبلی و...

سویدی، شوکانی، مؤمن شبلنجی، قنوجی بخاری، کتانی مالکی، خضر مصری، غماری شافعی، ناصر الدین البانی، ابوالعلی مودودی، کمال الدین ابن طلحه شافعی، یاقوت حموی، ابو نعیم اصفهانی، ابن جوزی حنبلی، گنجی شافعی، جوینی شافعی، ابن علی شافعی همدانی، حمد الله مستوفی، ابن شحن حلبی حنفی، خواجه پارسا حنفی، ابن صباغ مالکی، سراج رفاعی، ابن طولون دمشقی، ابو عیّاس قرمانی حنفی، ابن عامر شیراوی، سباط قاضی حنفی، قندوزی حنفی، حمزوی شافعی مصری، زرکلی سلفی، یونس سامرای، احمد طوسی بلاذری، ابن شاکر بدری شافعی، عبدالکریم یمانی، صبان شافعی، ابن عماد دمشقی حنبلی و غیر اینان... .

### حال نگاه بیندازید و ببینید:

امام مهدی (علیه السلام) و مهدویت - که در کتاب و سنت، محکم ترین ریشه و اساس و برهان و این همه معترف به تواتر و صحت و ولادت و حیات از جمیع فرق اسلامی دارد - چگونه با زشت ترین تعبیرها مورد استهزاء و تمسخر و افتراء و نسبت های ناروا قرار گرفته است؟!.

از این عصار انبیاء و خلف اوصیا، گاهی به «امام مزعوم» و گاهی به «معدوم» و ... تعبیر می شود!! و گاهی می نویسند که شیعیان کنار سرداب حله یا سرداب بغداد، یا سرداب سامرا (۱) و یا ... مرکبی را آماده می کنند تا آن که او وقتی که از آن سرداب خارج شد، سوار آن مرکب شود!. اینان هنگام نماز هم، هم چنان در کنار مرکب باقی می مانند، زیرا ممکن است که در همان وقت از سرداب خارج شود و کسی کنار مرکب نباشد تا او را سوار کنند!!.

ص: ۱۷

وارونه نشان دادن حقایق، تحریف و سیاه‌نمایی در زمین اعتقادات و معارف حقه اهل بیت (علیهم السلام) توسط دشمنان و بقاء بر میت‌های آکله‌الاکباد و آنان که گوینده «لا اله الا الله و محمد رسول الله» و معتقدان معاد و محشر و اهل قبله و قرآن را همانند گوسفند سر می‌برند و جهت جلب رضایت سردمداران کفر و غاصبان قدس، همه‌گونه خوش‌خدمتی دارند و در تمام دوران ننگین رژیم جعلی و سفاک صهیونیستی، در حمایت از مظلومین فلسطین، و مقدسات مسلمین حتی یک فشنگ و یا تیری رها نکرده‌اند، اما هر روز شاهد آنیم که دسته‌دسته اهل قبله و توحید و بعثت و معاد را با کمال شقاوت و بی‌رحمی، قطعه‌قطعه و به آتش می‌کشند و فتنه و تفرقه را بین امت اسلام می‌گسترانند.

لازم به تذکر است: این دو مورد به عنوان نمونه بود و گرنه مسلمانان هر روزه شاهد نشر و بسط صدها مورد دیگر با هزاران سایت و کتاب و مقالات و نرم‌افزار، توسط این مجموع فاقد عاطفه و رحم و متحجر و تکفیری با هدف شوم تفرقه‌افکنی و جنگ و جدال در امت اسلامی می‌باشند، فالی الله المشتکی.

در هر صورت، ما به عنوان این که به حفظ وحدت مسلمین و قطع ید اجانب از بلاد اسلامی و زدودن اتهامات و افتراءات از مکتب اسلام و معارف اهل بیت (علیهم السلام) مکلفیم، بر خود واجب می‌دانیم جهت زایل کردن بدبینی از ذهنیتی که اینان در بین عموم مسلمین با دروغ، نفاق، افتراء و بهتان ساخته‌اند، اقدام نماییم و انزجار و بی‌زاری خود را از این تفرقه‌افکنان و جنگ‌افروزان وابسته به استکبار و کفر جهانی، اعلان نماییم.



مجموع «فی رحاب اهل البیت (علیهم السلام)» (۱) حدود چهارده سال پیش، جهت زدودن این ذهبتیت و زدودن برخی از موانع وحدت، در معاونت امور فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام و با کمک، مساعدت و همکاری گروهی از فضلا و محققین (۲)، طراحي و سپس مورد تنظيم و تدوین قرار گرفت.

بحمدالله به سرعت و به طور گسترده و چشمگیر، مورد استقبال محافل علمی و پژوهشی و علاقه مندان و دوستان وحدت مسلمین، قرار گرفت.

شخصیت های علمی و دست اندرکاران نشر و قلم و گروه های محاوره و مناظره، در همان زمان تدوین و نشر، پیشنهاد ترجمه ی این مجموعه را به زبان های زنده دنیا دادند که بحمدالله ترجم فارسی آن توسط ادار ترجم

ص: ۱۹

---

۱- (۱) - این مجموعه بیش از چهل جلد است که هر یک از آنها به یک موضوع و یک شبهه اختصاص دارد و به زبان عربی و با سبک مقارنه و ارائه دلائل تنظیم یافته است.

۲- (۲) - جهت تقدیر از زحمات عزیزانی که در این مجموعه به نوعی تلاش داشته و نقشی که در تحقق این کار علمی و فرهنگی داشته اند. متذکر می شویم: ۱- ابوالفضل اسلامی (علی)؛ مسؤول گروه و مشرف علمی پروژه. ۲- سید منذر حکیم؛ پیگیر امور مجموعه. ۳- ۵- سید عبدالرحیم موسوی (رحمه الله)، شیخ عبدالکریم بهبهانی و صباح بیاتی؛ تهیه کنندگان بعضی از متون مجموعه. ۶- ۹- شیخ عبدالأمیر سلطانی، شیخ محمد هاشم عاملی، شیخ محمد امینی و شیخ علی بهرامی؛ تصدی مسائل استخراج و مقابله. ۱۰- ۱۳- سید محمدرضا آل ایوب، عباس جعفری، حسین صالحی و عزیز عقابی؛ در مسائل تصحیح و تطبیق و روند امور. ضمن آن که از نظرات ارزشمند آقایان: شیخ جعفر الهادی (خوشنویس)، شیخ محمد هادی یوسفی غروی، استاد صائب عبدالحمید و غیر اینان در برخی از این متون استفاده کرده ایم. جزاهم الله خیر الجزاء. (ناشر)

معاونت امور فرهنگی، آماده گردید و اینک مورد بررسی مجدد و ویراستاری قرار گرفت و تقدیم علاقه مندان می شود.  
امید است که این تلاش و جهاد فرهنگی، مورد قبول پروردگار متعال و عنایت حضرت بقیه الله الأعظم (عج) قرار گرفته باشد.

گروه مطالعات بنیادی

ابوالفضل اسلامی (علی)

۱۳۹۲/۸/۲۸

ص: ۲۰

شیعه از قدیم، متهم به سب و لعن صحابه بوده است! و به خاطر همین تهمت، سختیها و مشکلات فراوانی بر آنان وارد شده و حتی محکوم به کفر شده اند!!

همین موضوع، باعث شده تا «لعن» و «تلاعن» در میان مسلمانان مورد توجه قرار گرفته و این سؤال دائماً مطرح می شود که حکم لعن از جهت شرعی و حکمت آن و ابعاد مختلف آن، چگونه است؟

در این جا سعی می کنیم، مفهوم «لعن» را از جهت لغوی و حکم آن را در کتاب و سنت مورد بررسی قرار دهیم و موضعگیری پیروان خلفا و اهل بیت (علیهم السلام) را بیان نماییم تا به حقیقت مطلب پی ببریم و ببینیم که آیا متهم کردن شیعه به سب و لعن تمام صحابه صحیح است یا خیر؟

### مفهوم لعن و فرق آن با سب و شتم در لغت

راغب اصفهانی می نویسد:

«لعن به معنای طرد کردن و دور کردن، همراه با غضب است و این از جانب خدا در آخرت برای عقوبت، اعمال و در دنیا با قطع شدن رحمت و توفیق الهی، محقق می شود و لعن به معنای نفرین، علیه دیگری است».<sup>(۱)</sup>

طریحی می نویسد:

«لعن به معنای دور کردن از رحمت است... رسم عربها بر این بود که اگر فردی از میان ایشان گناهی می کرد، او را از خود دور کرده و وی را طرد می نمودند تا وبال او، آنان را فرا نگیرد و وقتی گفته می شود: آنها لعن شدند؛ یعنی طرد شدند...».

<sup>(۲)</sup>

ابن اثیر در النهایه می نویسد:

«اصل لعن به معنای مطرود شدن و دور شدن از خداست و لعن مردم به معنای سب و نفرین علیه دیگری است».<sup>(۳)</sup>

جوهری نیز در کتاب صحاح همین را گفته است.

این مفهوم لغوی لعن است، اما در مورد «سب» باید گفت که ابن اثیر می نویسد:

«سب، همان شتم است».<sup>(۴)</sup>

ص: ۲۲

---

۱- (۱) - مفردات راغب: ۴۷۱.

۲- (۲) - مجمع البحرین: ۳۰۹ / ۶.

۳- (۳) - النهایه: ۲۵۵ / ۴.

۴- (۴) - النهایه: ۳۳۰ / ۴.

جوهری (۱)، طریحی (۲) و ابن منظور (۳) نیز همین را می‌گویند و گویی که سب و شتم را مترادف می‌دانند اما اصفهانی در مفردات می‌نویسد:

«سب، به معنای شتم شدید است». (۴)

«شتم» در نظر طریحی این است که:

«چیزی را به نقص و عیب، توصیف کنی». (۵)

و در نظر ابن منظور:

«کلام زشتی است که در آن، نسبت ناروا نیست». (۶)

به صورت خلاصه می‌توان گفت که: اگر لعن از جانب خدا باشد، معنایش طرد شدن از رحمت خداست و اگر از جانب مردم باشد، معنایش دعا برای طرد است.

در نتیجه لعن غیر از سب و شتم است که به معنای «به کار بردن الفاظ قبیح برای ذم و ایراد نقص و عیب است».

ص: ۲۳

---

۱- (۱) - الصحاح: ۱/ ۱۴۴.

۲- (۲) - مجمع البحرین: ۲/ ۸۰.

۳- (۳) - لسان العرب: ۱/ ۴۵۵.

۴- (۴) - مفردات راغب: ۲۲۵.

۵- (۵) - مجمع البحرین: ۶/ ۹۸.

۶- (۶) - لسان العرب: ۱۲/ ۳۱۸.

## تفاوت لعن و سب در قرآن کریم

چنان که لغت، بین لعن و سب و شتم فرق گذاشته، قرآن نیز بین آن دو فرق می گذارد. ماده «لعن» در قرآن کریم، ۳۷ مرتبه به خدا و یک مرتبه به مردم نسبت داده شده است و همین استخدام، دال بر مشروعیت آن می باشد، در حالی که ماده «سب» یک مرتبه در سیاق نهی وارد شده و آن در این آیه است:

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا... (۱)

«کسانی را که غیر خدا را می پرستند، سب نکنید که آنان هم خدا را سب می کنند».

این نهی، بر قبح سب و شتم دلالت می کند و اگر لعن نیز همانند سب بود، قرآن کریم از آن نهی می کرد، در حالی که از آن استفاده کرده و ۳۷ مرتبه به خدا نسبت داده است و همین نشان می دهد که دارای ماهیت صحیح و مطلوب و مشروع می باشد.

## تفاوت لعن و سب در سنت شریف نبوی

وقتی که به سنت شریف نبوی مراجعه کنیم، می بینیم که در دهها روایت، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) دشمنان رسالت را که شامل: مشرکان، منافقان

ص: ۲۴

و اهل کتاب می شدند، «لعن» کرده است و گاهی بعضی از حالات مسلمانان را لعن می کرد و آن، هنگام ارتکاب محرمات و کبایر بوده است.

صاحب موسوعه اطراف الحدیث النبوی، نزدیک به سیصد روایت را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برشمرده است که با کلمه «لعن» شروع شده است، (۱) با وجودی که وی موفق به جمع آوری تمام احادیث نشده و بعضی از روایات مشهور همانند لعن متخلفین از لشکر اسامه از چشم وی پنهان مانده است.

### ویژگی های لعن و ملعون در کتاب و سنت

وقتی که آیات مربوط به «لعن» را در قرآن کریم مورد بررسی قرار دهیم، می توانیم آنها را به چهار طایفه تقسیم کنیم:

۱- بعضی از آنها لعن را متوجه ابلیس کرده است؛ چنان که می فرماید:

وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ . (۲)

«لعنت من بر تو باد تا روز قیامت».

ص: ۲۵

---

۱- (۱) - موسوعه اطراف الحدیث النبوی: ۶ / ۶۰۶ - ۵۹۴.

۲- (۲) - ص (۳۸): ۷۸.

۲- و بعضی لعن را متوجه تمام کافران کرده است، چنان که می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا . (۱)

«خداوند، کافران را لعن کرده و عذاب جهنم را برایشان مهیا ساخته است».

۳- و بعضی لعن را متوجه اهل کتاب و به خصوص یهود کرده است، چنان که می فرماید:

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ... (۲)

«کسانی از بنی اسرائیل که کافر شدند، از زبان داوود و عیسی بن مریم لعن شدند».

۴- در قسم چهارم، لعن متوجه عنوانهای رفتاری شده است که شامل مسلمانان هم می شود؛ مثل عنوان «دروغگویان» که خداوند درباره ایشان می فرماید:

وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ . (۳)

«و در مرتبه پنجم بگوید که لعنت خدا بر او باد، اگر دروغ بگوید».

ص: ۲۶

---

۱- (۱) - احزاب (۳۳): ۶۴.

۲- (۲) - مائده (۵): ۷۸.

۳- (۳) - نور (۲۴): ۷.



و یا عنوان «ظالمان» که خداوند می فرماید:

...أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ . (۱)

«همانا لعنت خدا بر ظالمان باد».

و یا عنوان «ایذاء»؛ چنان که خداوند می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ... (۲)

«کسانی که خدا و رسولش را اذیت می کنند، خدا در دنیا و آخرت آنان را لعنت می کند».

و یا عنوان «تهمت زدن به زنان پاکدامن» که خداوند می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ... (۳)

«کسانی که به زنان پاکدامنِ غافل و مؤمن، تهمت زنا می زنند، در دنیا و آخرت، لعن می شوند».

و یا عنوان «قتل»؛ چنان که خدای متعال می فرماید:

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا . (۴)

ص: ۲۷

---

۱- (۱) - هود (۱۱): ۱۸.

۲- (۲) - احزاب (۳۳): ۵۷.

۳- (۳) - نور (۲۴): ۲۳.

۴- (۴) - نساء (۴): ۹۳.

«کسی که عمداً مؤمنی را به قتل برساند، جزای او جهنم است و در آن جاودانه می ماند و خداوند بر او غضب می کند و او را لعنت می نماید و عذاب دردناکی برای او مهیا می کند».

و یا عنوان «نفاق»؛ چنان که خداوند می فرماید:

وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِمٌ . (۱)

«خداوند به منافقان مرد و زن و به کفار، وعده جهنم جاودانه را می دهد که همین برای عذاب آنان بس است و خدا آنان را لعنت می کند و برای ایشان عذاب دائمی و دردناکی است».

و یا عنوان «فساد» و «قطع رحم»؛ چنان که می فرماید:

...أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ\* أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ . (۲)

«به این که در زمین فساد کنید و قطع رحم نمایید. آنان کسانی هستند که خدا ایشان را لعنت کرده و گوشه‌هایشان را کور چشم‌هایشان را کور گردانیده است».

چنین برداشت می شود که قرآن کریم، لعن را به ترتیب، از شریک‌ترین موجودات شروع می کند و به ترتیب آن را ادامه می دهد.

ص: ۲۸

---

۱- (۱) - توبه (۹): ۶۸.

۲- (۲) - محمد (۴۷): ۲۳ - ۲۲.

ابتدا شیطان را که نماد شرارت است، لعن می کند، سپس گروه های بشری را که از او دنباله روی می کنند، مورد لعن قرار می دهد و در این مسیر، ابتدا کافران، سپس اهل کتاب را لعن می کند که به عنوان دشمنان خارجی اسلام هستند.

سپس به دایره داخلی اسلام وارد می شود و ابتدا منافقان و سپس کسانی که مرتکب ظلم، قتل، تهمت به زنان پاکدامن و قطع رحم شده اند را لعن می کند. یعنی کسانی که نظام اجتماعی اسلام را تهدید می کنند.

در واقع اسلام، لعن را از گروه های معاند و مخالف با توحید و اسلام شروع می کند تا به گروه هایی که از داخل، نظام اجتماعی اسلام را تهدید می کنند، می رسد و اگر کسی در سنت نبوی تحقیق کند، در می یابد که حلقه اخیر، بیشتر از دیگران مورد لعن واقع شده اند؛ چنان که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شرابخواران، ربا خواران، رشوه گیران، جلوگیری کنندگان از صدقه و زکات و... را لعنت کرده است و این چیزی است که در منابع روایی به وضوح قابل مشاهده است.

### **لعن، یک ضرورت عقیدتی است**

با توضیحات قبلی، روشن شد که «لعن» در واقع، یک مسأله عقیدتی و ضروری است که جامعه اسلامی بدان نیازمند است تا اصل و اساس اسلام را ریشه دارتر و مستحکم کند و از کسانی که دنباله

رو شرّ و باطل هستند، نفرت و انزجار ایجاد کند. بدین ترتیب کفار و اهل کتابی که در خارج از حوزه اسلام هستند و منافقین که داخل جامعه اسلامی هستند و قانون شکنانی که نظم اجتماعی را مختل کرده و از این طریق به دشمنان داخلی و خارجی کمک می کنند، مورد لعن و نفرین واقع می شوند. با این عمل، فاصله ای بین اسلام و پیروانش و کفر و نفاق و پیروانشان ایجاد می شود و حد و مرزها مشخص تر می گردد.

روشن است که لعن به این معنا، با سب که رفتاری فردی است و مخالفت تام با اخلاق اسلامی دارد، متفاوت می باشد و به مفهوم ولایت و برائت از یک جهت و به فریضه امر به معروف و نهی از منکر از جهت دیگر، نزدیکتر است؛ زیرا یک مسلمان با لعن، از کفار و منافقان اعلام برائت می کند و منحرفان از قوانین اجتماعی را نهی از منکر می نماید و در واقع لعن منافق و کافر و لعن یک منحرف اجتماعی همانند قاتل و ظالم، انجام دو کار عقیدتی و شرعی در آن واحد می باشد.

البته سلاح اصلی اسلام برای هدایت جامعه، دعوت به برهان و عقل است؛ چنان که قرآن، بیش از ۲۱۹۰ مرتبه به اندیشه، عقل، دلیل، برهان، علم، نوشتن و امثال این معنا دعوت کرده است، در حالی که تنها در ۳۸ مورد از ماده «لعن» استفاده شده است، پس لعن تنها یک وسیله زبانی برای پیشگیری از شیوع انحرافات است

که مسلمان از آن استفاده می کند تا دیگران احساس خطر کنند و به سوی انحرافات نروند.

و البته هنگامی شخص را لعن می کنند که دلایل و برهانهای حق برای وی روشن شده باشد و او از روی عناد و لجبازی، به سوی باطل رفته باشد.

در روایات هم سفارش شده است که لعن نباید به صورت یک خصوصیت اخلاقی همیشگی در بیاید؛ چنان که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«مؤمن، سب کننده، طعنه زننده و لعن کننده نیست».<sup>(۱)</sup>

و یا می فرماید:

«مؤمن، بسیار لعنت کننده نیست».<sup>(۲)</sup>

فیض کاشانی در المحجّه البیضاء می نویسد:

«و اما حدیثی که می فرماید:

لا تکونوا لعانین؛ بسیار لعنت کننده نباشید، از این نهی می کند که شخص در انجام لعن، افراط کند و به صورت یک عادت درآید و هر کسی را لعنت کند؛ چنان که کلمه لعان این معنا را می رساند؛ زیرا این روایت از لعن کسانی که مستحق لعن شدن هستند، نهی نمی کند؛ چون در آن صورت می فرمود: لا تکونوا

ص: ۳۱

---

۱- (۱) - کنز العمال: ۱/ ۱۴۶ ح ۷۲۰.

۲- (۲) - کنز العمال: ۳/ ۶۱۵ ح ۸۱۷۸

لاعنین؛ لعنت کننده نباشید در حالی که چنین نگفته است و لعن را به طور کلی، مذموم ندانسته است.

و امّیا روایتی که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است مبنی بر این که: اهل شام را لعنت نکنید در صورتی که سند روایت صحیح باشد، بر این حمل می شود که شاید آن حضرت امید به هدایت ایشان داشته است؛ چنان که منش و شأن یک امام و حاکم دلسوز، این گونه می باشد و رعیت خود را دوست می دارد؛ از این رو، آن حضرت فرمود:

ولکن قولوا: اللّٰهُمَّ! اَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا؛ خدایا! بین ما را اصلاح بفرما.

این کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) به فرمایش خدای متعال در قصه فرعون نزدیک است که می فرماید:

فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا...؛ (۱)

«باسخن نرم با او صحبت کنید.»

چنان که در نهج البلاغه آمده است، آن حضرت در ایام جنگ صفین، شنید که عده ای از سربازانش، سپاه شام را دشنام می گویند و این موضوع در نهج البلاغه با این عنوان آمده است:

ص: ۳۲

«و من کلام له (علیه السلام): و قد سمع قوماً من اصحابه یسبون اهل الشام ایام حربهم بصفین» (۱).

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می نویسد:

«چیزی که حضرت علی (علیه السلام) از آن خوشش نیامد و از آن نهی کرد، این بود که عده ای از سربازانش به شامیان فحش و ناسزا می گفتند نه لعن کردن آنان و بیزاری جستن از آنان و چنان نیست که عده ای از فرقه حشوئه گمان کرده اند که لعن هر کسی که نام مسلمانی را بر روی خودش دارد، جایز نیست و هر کسی که دشمنان اسلام را لعن کند، مورد ملامت قرار می دهند! و حتی عده ای در این عقیده خویش چنان افراط کنند که بگویند: ما کافر را و حتی شیطان را لعن نمی کنیم؛ زیرا خدای متعال در روز قیامت سؤال نمی کند که چرا لعن نکردی بلکه سؤال می کند که چرا لعنت کردی؟!» (۲).

این در حالی است که این سخن برخلاف نص صریح کلام خدای متعال است که می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا . (۳)

ص: ۳۳

---

۱- (۱) - المحجّجہ البيضاء: ۲۲/۵، چاپ جامعه مدرّسین.

۲- (۲) - شرح نهج البلاغه/ ابن ابی الحدید: ۲۲/۱۱ - ۲۱ (خطبه ۱۹۹).

۳- (۳) - احزاب (۳۳): ۶۴.

«همانا خدای متعال، کافران را لعنت کرده و جهنم را برایشان مهیا نموده است».

و فرموده است:

...أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ . (۱)

«کافران، کسانی هستند که خدا و لعنت کنندگان، آنان را لعنت می کنند».

و در مورد ابلیس می فرماید:

وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ . (۲)

«همانا تا روز قیامت لعنت من بر تو می باشد».

و می فرماید:

مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثَقِفُوا... (۳)

«آنان ملعون هستند، در هر جا که دستگیر شوند».

حال که در موارد متعددی از قرآن، شیطان و کافران، ملعون واقع شده اند، برای یک مسلمان، چگونه سزاوار است که از انجام این کار خودداری کند و از آن بیزاری بجوید؟ مگر قول خدای متعال را نخوانده است که می فرماید:

ص: ۳۴

---

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۵۹.

۲- (۲) - ص (۳۸): ۷۸.

۳- (۳) - احزاب (۳۳): ۶۱.



قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءٌ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا... (۱)

«هر آینه ابراهیم و کسانی که با وی بودند، الگوی خوبی برای شما هستند، هنگامی که به قوم خودشان گفتند: ما از شما و آنچه از غیر خدا پرستش می کنید، بیزار هستیم. ما از شما بدمان می آید و بغض و کینه و دشمنی همیشگی بین ما و شما وجود خواهد داشت.»

از جمله دلایلی که جواز لعن مسلمان را به هنگام ارتکاب گناه کبیره جایز می داند بلکه در مواقع معینی آن را واجب می داند، این است که در هنگام لعان، ملاءنه جاری می شود؛ چنان که خدای متعال می فرماید:

... فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبُعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ \* وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ . (۲)

«هر یک از آنان باید چهار بار به خدا سوگند یاد کند که او قطعاً از راستگویان است و گواهی در دفعه پنجم این است که شوهر بگوید: لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد.»

ص: ۳۵

---

۱- (۱) - ممتحنه (۶۰): ۴.

۲- (۲) - نور (۲۴): ۷ - ۶.

و یا خدای متعال در مورد «قاذف» می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يَزُمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ . (۱)

«بی گمان، کسانی که به زنان پاکدامن و بی خبر از همه جا و با ایمان، نسبت زنا می دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده اند و برای آنان عذابی سخت خواهد بود.»

این دو آیه درباره کسانی نازل شده است که اهل نماز و روزه بوده اند و آیات قبلی درباره کافران و منافقان بوده است؛ از این رو، امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس از نمازهای خود، معاویه و یارانش را لعنت می کرد. و چیزی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) از آن نهی کرد، سب و شتم پدران و مادران شامیان بود.

بعضی از یاران آن حضرت به حسب و نسبت عدّه ای از شامیان طعنه می زدند و یا آنان را سرزنش می کردند و یا آنان را هجو می نمودند و... که آن حضرت از این کار نهی کرد و فرمود:

«أَنْتِي أَكْرَهَ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّائِينَ وَ لَكِنِ الْأَصُوبُ أَنْ تَصْفَوْا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ تَذَكَّرُوا حَالَهُمْ... الخ». (۲)

«من دوست ندارم که شما از سب کنندگان باشید بلکه راه صحیح تر آن است که اعمال زشتشان را به آنان یادآور شوید و آنان را از حال خودشان با خبر سازید...».

ص: ۳۶

---

۱- (۱) - نور (۲۴): ۲۳.

۲- (۲) - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۲۳/۱۱ - ۲۲، ح ۱۹۹.

و در این جا می توانیم بگوییم: احادیثی که در مذمت لعن وارد شده است، به این نکته اشاره دارد که اصل در شریعت اسلامی، اقامه برهان و دلیل است و لعن به مثابه پیشگیری از انحرافات فکری و اجتماعی است؛ چنان که در هر جامعه ای از روشهای خاصی برای پیشگیری از انحرافات استفاده می شود. عجیب این است که غزالی در این مورد، مدعی شده است:

«در لعن اشخاص، خطرات و امکان گناه وجود دارد، در حالی که حتی در سکوت از لعن ابلیس، هیچ خطری وجود ندارد و بهتر این است که از لعن خودداری شود!!».

وی در ادامه می نویسد:

«ما این مطلب را نقل کردیم زیرا مردم، بی مبالاتی کرده و زبان به لعن و سب و شتم مؤمنان می گشایند، در حالی که سزاوار نیست مؤمن، زبان به لعن دیگران بگشاید، مگر علیه کسی که کافر از دنیا رفته باشد، یا معروف به اوصاف مشخص باشد. در هر صورت مشغول بودن به ذکر خدا اولی است و اگر این هم نباشد، سکوت کردن بهتر است که در آن ضرری متوجه شخص نمی شود.» (۱)

در سخنان ابو حامد غزالی، مطالبی آمده است که بطلان آنها از توضیحات سابق روشن شده است. برای مثال اگر لعن، خطری برای

ص: ۳۷

اجتماع داشته باشد، نمی بایست که قرآن آن را ذکر کند و نمی بایست که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) افراد معینی را لعن کند. گویی که غزالی برای دفاع از یزید بن معاویه و تحریم لعن وی، سخنانی را می گوید که در تضاد با قول خدای متعال و سیره رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است! اگر مصححت بارزی در میان نبود، قرآن در طی دو آیه به لعن ابلیس نمی پرداخت و شاید بارزترین مصلحتی که آن را می فهمیم، ایجاد حالت انزجار و نفرت از جرثومه شرّ و انحراف است تا بدین وسیله راه مستقیم از راه باطل کاملاً مشخص شود. با این وجود، غزالی ادعا می کند که با خودداری از لعن ابلیس، هیچ خطری متوجه جامعه نمی شود و لعن ابلیس و کافران هیچ فایده ای ندارد!

آیا این ادعای غزالی به الغای حکمت قرآنی منتهی نمی شود؟! سستی مردم در لعن کافران و منافقان، به جهل ایشان باز می گردد و یا تابع سیاستهای حاکمان ظالمی می باشد که لعن امیر المؤمنین (علیه السلام) و شیعیانش را بر بالای منابر شایع کردند، همانند معاویه و یزید بن معاویه که شیعیان را به سب و شتم خلیفه اول و دوم متهم می کردند و در مقابل، لعن علی (علیه السلام) را ترویج می نمودند.

در این میان، غزالی قایل به تفاوت لعن اشخاص و اجناس شده است که این هم مردود است؛ چون مخالف نص صریح آیات و روایات می باشد.

امّا این که وی گفته است: «مشغول بودن به ذکر خدا بهتر است و در سکوت، سلامتی است»، به منزله انحراف از بحث می باشد؛ زیرا هدف اصلی، بیان حکم شرعی لعن است و معنا ندارد که بگوییم: در سکوت، سلامتی است و اگر لعن، مطلوب نبود، در این صورت لازم بود که عدم مشروعیت آن بیان شود و سخنان غزالی بیشتر به مسائل اخلاقی شبیه است تا به احکام فقهی.

### دیدگاه پیروان خلفا درباره مسأله لعن

حقیقت این است که: مسأله لعن مورد اختلاف مسلمانان نیست بلکه اختلاف از آن جا ناشی می شود که پیروان خلفا تمام اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را عادل می دانند!

آنان با اصرار بر عدالت تمام صحابه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در صدد توجیه مفاهیم و افکاری برآمده اند که برخلاف این نظر می باشد و حتی وقایع تاریخی مسلمی را که دلالت بر فسق آشکار بعضی از صحابه می کند، توجیه کرده اند و بالاتر این که با نصوص قرآنی که بر فسق بعضی از صحابه دلالت می کند، مخالفت ورزیده اند.

آنان گاهی برای توجیه سخنان خود، دلایلی آورده اند که هیچ عاقلی قبول نمی کند و بعید است که حتی خودشان آن را قبول داشته باشند، امّا آنان از ابتدا وارد این مسیر انحرافی شده اند و راههای دیگر را بر خویش بسته اند و برای خروج از بن بست که در آن گرفتار شده اند، به هر دلیل سستی استناد کرده و بیشتر،

خود را گرفتار این عقیده باطل کرده اند. این در حالی است که عاقلانه آن است که برای خلاص شدن از این بن بست و ملتزم نشدن به لوازم باطل و فاسد این اعتقاد، باید آن را از اساس باطل اعلام کرده و کنار بگذارند.

لعن، از جمله مواردی است که با این نظریه باطل در تعارض است. آنان به خاطر جمود و تعصب کور نسبت به این عقیده باطل، راه جدل و مغالطه را پیش رو گرفته اند. می دانیم که عدّه زیادی از صحابه، مرتکب اعمالی شده اند که قرآن کریم، لعن را متوجه آنان کرده است و خود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بعضی از صحابه را با صراحت و با نام، لعن کرده است، اینها از قطعیات تاریخی است که مناقشه بردار نیست، با این حال آنان عقیده دارند:

۱- تمام صحابه عادل هستند!

۲- آنچه برخلاف عدالت از برخی سر زده، هر چه باشد، باید بر وجه مناسبی همانند اجتهاد و غیره حمل شود!

۳- عمل به مقتضای این اعمال، منافی عدالت و ترتیب اثر دادن عقلی و شرعی بر آنها و خودداری از حمل آنها بر وجه صحیح، منجر به طعن و ردّ صحابه می شود و آنگاه لعن و تفسیق آنان باب می شود!

ص: ۴۰

۴- طعن بعضی از صحابه، گناه بزرگی است و منجر به فسق، یا کفر طعن کننده می شود! (۱)

اینها نکاتی است که بعضی، مترتب بر بعضی دیگر هستند و هر کدام در نادرستی و مغالطه، فاحش تر از قبلی می باشند و در اصل، تمام این خطاها و مغالطه ها به نظریه عدالت تمام صحابه برمی گردد. اگر چه این صحابه، مرتکب خلاف عدالتهای روشن و قطعی شده باشند و حتی اگر قرآن به فسق یکی از آنان شهادت داده باشد!!

از همین جا اختلاف بین دو مکتب نشأت گرفت؛ اختلاف خلفا و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) در مسأله لعن. مکتب اهل بیت (علیهم السلام) قایل است که مردم در مقابل شرع خدا مساوی هستند و هر کس مرتکب اعمالی شود که در کتاب و سنت مورد لعن و طرد قرار گرفته است، مشمول این لعن می شود؛ چه این که از صحابه، یا تابعین، یا از متأخرین باشد به خصوص که قرآن این را تثبیت کرده است و سنت شریف نبوی، شواهد متعددی بر ذم و لعن و تبری از بعضی افراد دارد.

ص: ۴۱

برای توضیح موضع اهل بیت (علیهم السلام) لازم است مطالبی را ذکر نماییم:

### ۱- جدا کردن لعن و سب

گفتیم که «لعن» یک ضرورت عقیدتی است که جامعه عقیدتی اسلامی، بدان نیازمند است تا به کمک آن، بنیانهای عقاید خود را در مقابل دشمنان داخلی و خارجی و در برابر ناهنجاریهای اجتماعی که نظام اجتماعی را تهدید می کنند محافظت نماید، امّا «سب»، یک رفتار نابهنجار فردی است که جامعه آن را نمی پذیرد و از نظر قرآن و سنت نبوی و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) مطرود است.

### ۲- نادرستی نظریه عدالت تمام صحابه

در این جا در صدد آن نیستیم که نظریه عدالت تمام صحابه را مورد نقد و بررسی قرار دهیم؛ زیرا این بحث، به یک، یا دو کتاب مفصل نیاز دارد لکن به خاطر ارتباط بحث با این نظریه لازم است اشاره ای بدان داشته باشیم.

از جمله قواعد عقلی در نظر عقلا- این است که لازم است مدّعا به اندازه دلیل باشد، پس اگر مدّعا بزرگتر از دلیل باشد، ادّعایی بدون دلیل تلقی می شود.



هنگامی که می خواهیم مدعا را با دلیل مقایسه کنیم، مدعا با تمام لوازمی که دارد با دلیل مقایسه می شود.

وقتی که به نظریه عدالت تمام صحابه نگاه می کنیم، می بینیم که این نظریه لوازم عقلی و شرعی بسیاری را در پی دارد که تمام آنها باطل است؛ از جمله این امور عبارتند از:

الف: ایمان به عدالت تمام صحابه، مستند به آن است که عدالت را تنها مصاحبت با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بدانیم، نه عمل و رفتار صحابی. بر طبق این نظریه همین که صحابی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مصاحبت داشته باشد، عادل است! اگرچه هر خلافتی را مرتکب شده باشد.

ب: با توجه به این نظریه لازم است که تمام خلفای صحابه حمل بر صحت شود.

بدیهی است که هر چه در این کار افراط شود، ضربه بیشتری به شرع مقدس وارد می شود.

اگر بخواهیم خلفای اصحاب را توجیه کنیم و بگوییم: تمام اصحاب، مجتهد بوده اند و مجتهد اگر به واقع نرسد، یک ثواب و اگر به واقع برسد، دو ثواب دارد، آنگاه ارزش و اعتبار اجتهاد در شریعت اسلامی، کاهش می یابد.

باید پرسید: کدام اجتهاد اجازه می دهد که اصحاب با هم درگیر شوند؟ و اگر چنین باشد، فرقتان با دیگران چیست؟ بدیهی است

که حمل هر یک از خلفای صحابه بر وجه شرعی، موقعیت آن وجه را در شریعت تضعیف می کند.

ج: عادل دانستن تمام صحابه مخالفت صریح با قرآن است؛ قرآنی که بر وجود منافقان، فاسقان و آزاردهندگان خدا و رسولش در میان صحابه دلالت می کند؛ چنان که خواهد آمد.

د: تعدیل همه صحابه، مخالفت صریح با سنت نبوی است. سنتی که دال بر آزرده شدن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از بعضی صحابه و ناراحتی از آنان دارد؛ چنان که خواهد آمد.

ه-: تعدیل تمام صحابه مخالفت با مفهوم لعن است که در قرآن کریم وارد شده است، به خصوص در جاهایی که بعضی از این لعنها در مورد بعضی از صحابه وارد شده است.

و: تعدیل تمام صحابه با قوانین طبیعت بشری در عرصه اجتماعی منافات دارد. چطور ممکن است حکم به تعدیل کسی بدهیم که قبل از گفتن شهادتین، با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حال جنگ بوده و در تمام زشتیها و فسادهای زمان جاهلیت، غوطه ور بوده است و آنگاه با گفتن شهادتین به یک باره عادل شده باشد؟!

ما منکر آن نیستیم که چنین چیزی امکان دارد، اما فقط نسبت به افرادی که اعمال و رفتارشان، بر تحقق عدالت در وجودشان دلالت کند. امکان یک شی، مطلبی غیر از وقوع آن است. نظریه عدالت صحابه بر

امکان تحقق عدالت در تمام صحابه بحث نمی کند بلکه در وقوع آن بحث می کند. این نظریه هر گونه نقد و ایرادی را در عدالت صحابه بر نمی تابد!

ما می توانیم به جرأت بگوییم که نظریه عدالت تمام صحابه با علوم تاریخی، اجتماعی و روان شناسی، تعارض تام دارد؛ زیرا این علوم، نمی پذیرد که احکامی عمومی و قطعی در مورد طایفه ای از مردم صادر شود، سپس رفتار و سلوک ایشان را به گونه ای تفسیر کند که با این احکام متناسب باشد. چیزی که مورد تأکید طبیعت زندگی و این علوم می باشد آن است که: احکام مدح و ذم، تابع اعمال و رفتار است و چنین نیست که اعمال تابع احکام مدح و ذم باشد. به خاطر تبعیت احکام از اعمال، ناگزیر باید اعمال یکایک افراد را ملاحظه کنیم و به ازای اعمالش حکم مدح و ذمی را که مستحق آن است، صادر نماییم.

عقلا چنین سیره ای دارند که اگر ببینند رفتاری در بیشتر افراد جماعتی وجود دارد، حکم مدح و ذم را بر همه آن جماعت تسری می دهند. قرآن کریم نیز این سیره را تأیید کرده است و احکامی از این نوع برای جمعی صادر کرده است. معروف آن است که در چنین حالتی، حکم مربوط به جمع، بر یکایک افراد صادق نیست.

برای مثال اگر گفته می شود که: «مردان، از زنان قوی تر هستند»، چنین نیست که هر مردی، از هر زنی قوی تر است؛ زیرا چنین حکمی به ملاحظه غالب افراد بیان شده است و مبتنی بر استقصای تام نیست و اگر کسی ادعای استقصای تام کند، شکی نیست که دروغ می گوید.

نظریه عدالت صحابه بر عدالت همه صحابه پافشاری می کند و حکم مبتنی بر اغلب را نمی پذیرد و همین روشن ترین راه برای بیان نادرستی این نظریه است.

بعد از بیان این ملاحظات بر نظریه عدالت تمام صحابه از جهتی و ملاحظه اصرار مکتب خلفا بر این نظریه از جهت دیگر، برای محقق منصف، این سوال مطرح می شود که: به چه دلیل، ایمان به نظریه ای که مستلزم این همه پیامدهای باطل می شود، ضرورت دارد؟! آیا دلایل و براهین این نظریه به حدی قوی و خدشه ناپذیر هستند که از جهت منطقی بر عهده گرفتن این پیامدها و استلزامهای باطل، آسان تر از قایل شدن به عدالت بعضی از صحابه است؟

و آیا قایل شدن به عدالت بعضی از صحابه، پیامدها و مشکلات سختی را ایجاد خواهد کرد که مجبوریم عدالت تمام صحابه را بپذیریم؟

حقیقت این است که: وقتی به ادله ای که برای اثبات این نظریه اقامه می شود، نگاه کنیم، می بینیم به مجموعه ای از آیات و روایات استدلال شده است که بر این مدعا دلالت نمی کنند، مثل آیه:

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ . (۱)

ص: ۴۶

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ... (۱)

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ... (۲)

و روایتی که پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود:

«خَيْرُ الْقُرُونِ، الْقَرْنُ الَّذِي بَعَثَ فِيهِمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ».(۳)

«بهترین قرن‌ها قرنی است که من در آن برای مردم مبعوث شدم، سپس کسانی که بعد از آنان می آیند و سپس کسانی که بعد از آنان می آیند».

روشن است که نهایت چیزی که می توان از آیات و روایات استخراج کرد، این است که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) نسل زمان خود را به خاطر فداکاری و ایثار در راه اسلام مدح کرده است. این چیزی است که بدون اشاره قرآن و حدیث نیز آن را درک می کردیم.

اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به منزله هسته اولیه جامعه اسلامی بر روی زمین بودند که نهال اسلام را بنیانگذاری و آبیاری کردند؛ از این رو، در زمینه ایمان و فداکاری، از هر جمع بشری در روی زمین، بهتر

ص: ۴۷

---

۱- (۱) - فتح (۴۸): ۲۹.

۲- (۲) - فتح (۴۸): ۱۸.

۳- (۳) - الفتاوی الکبری: ۲۱۷/۴.

بودند اما برتری صحابه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و فضل آنان، مطلبی غیر از حکم به عدالت یکایک آنان می باشد. برتری صحابه به لحاظ برتری اغلب آنان بوده است، در حالی که حکم به برتری یکایک افراد، مستلزم استقصا از دو جهت است:

استقصای تمام افراد و استقصای تمام اعمال هر فرد در طول زندگی اش و چنین چیزی امکان نداشته است. آیات مذکور هیچ دلالتی بر این جهت ندارد و بلکه استقصا غیر معقول است؛ زیرا زندگی مخاطبان این آیه بلافاصله بعد از نزول آیات به اتمام نرسیده است تا بگوییم که آیات، بر عدالت آنان دلالت می کند بلکه آنان بعد از آیات و روایات زنده بوده اند و چه بسا که خلافهایی را مرتکب شده باشند.

این در حالی است که آیات دیگری در قرآن آمده است که خبر از ارتداد بعضی از صحابه دارد و ارتداد، بالاتر از اعمال منافی عدالت است؛ چنان که به این مطلب اشاره خواهیم کرد.

از آن جا که استقصای یکایک افراد امکان پذیر نیست، می توانیم بگوییم که آیات مذکور نه تنها بر عدالت صحابه دلالت نمی کند بلکه این دلالت امکان ندارد و سالبه به انتفای موضوع می باشند.

چنین نیست که در این موضوع، دو وجه وجود داشته باشد که یکی بر عدالت صحابه دلالت کند و دیگری تنها به مدح آنان دلالت کند، آنگاه بر

حسب قراین و ادله، قول راجح را انتخاب نماییم بلکه در این آیات، فقط یک وجه وجود دارد و آن دلالت بر مدح مجموع صحابه در عصر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می باشد، بدون آن که نظری در مورد افراد داشته باشد. این معنا در نصوص اهل بیت(علیهم السلام) مورد تصریح قرار گرفته است؛ چنان که اشاره خواهد شد.

### ۳- اعتراف به فضل صحابه به نحو اجمال

علی(علیه السلام) درباره صحابه می فرماید:

«لقد رأيتُ اصحاب(صلی الله علیه و آله) محمّد فما أرى...» (۱)

«همانا من اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را دیده ام و نمی بینم که کسی از شما شبیه آنان باشد! آنان شب را به صبح می رساندند در حالی که موهای ژولیده و چهره های غبارآلود داشتند. شب را تا صبح در حال سجده و قیام به عبادت می گذرانند و پیشانی و گونه های خود را در پیشگاه خدا بر خاک می ساییدند. با یاد معاد، چنان ناآرام بودند، گویا بر روی آتش ایستاده اند. پیشانی آنان از سجده های طولانی، پینه بسته بود. اگر نام خدا برده می شد، چنان می گریستند که گریبانهای آنان تر می شد. از کیفی که از آن بیم داشتند، یا برای پاداشی که بدان امیدوار بودند، مثل بید می لرزیدند.»

ص: ۴۹

و در جای دیگر می فرماید:

«کجایند برادرانم که مسیر را پیمودند و به سوی حق شتافتند؟ کجاست عمّار؟ کجاست ابن تیهان؟ کجاست ذوالشهادتین؟ کجایند برادران و نظیران ایشان که قرآن را تلاوت می کردند و آن را حاکم قرار می دادند و در فرایض، تدبّر کرده و آن را بر پا می داشتند. سنّت را احیا کرده و بدعت را نابود می کردند. به سوی جهاد دعوت می شدند و اجابت می کردند. به رهبر خود اعتماد کرده و از او پیروی می کردند».<sup>(۱)</sup>

همچنین امام زین العابدین (علیه السلام) در صحیفه سجّادیه می فرماید:

«اللّهم! و اتّباع الرسل و مصدّقوهم...».<sup>(۲)</sup>

«پروردگارا! بر پیروان انبیا و تصدیق کنندگان ایشان از اهل زمین درود فرست. پروردگارا! به اصحاب محمّد (صلی الله علیه و آله) درود مخصوص فرست. کسانی که شرط هم صحبتی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را رعایت کردند و همه سختیها و مشقتها را در راه یاری دین، تحمّل کردند و...».

این معنا در آرای فقها و نظرات اندیشمندان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) دیده می شود. یکی از اندیشمندان معاصر، شیخ محمّد حسین آل کاشف الغطاء می نویسد:

ص: ۵۰

---

۱- (۱) - نهج البلاغه، صبحی صالح: خطبه ۱۸۲ / ۲۶۴.

۲- (۲) - صحیفه سجّادیه: دعای چهارم.



«نمی گویم بیشتر اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه و آله) که ولایت اهل بیت(علیهم السلام) را گردن نهادند، با پیامبر(صلی الله علیه و آله) مخالفت کرده و به راهنماییها و ارشادات وی توجه نکرده اند، هرگز چنین نیست و به خدا پناه می بریم که چنین گمانی درباره آنان داشته باشیم، در حالی که از برگزیدگان روی زمین هستند، اما احتمال دارد که همه آنان سخنان رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را نشنیده باشند و شاید بعضی آن را شنیده اند، اما متوجه مقصود وی نشده اند. صحابه پیامبر(صلی الله علیه و آله) بزرگتر از این هستند که وهم و خیال بتواند به قدر و منزلت آنان پی ببرد».<sup>(۱)</sup>

پس از آن، مرحوم کاشف الغطاء بعضی از ظلمهای وارد شده بر اهل بیت(علیهم السلام) را بر می شمارد. سپس می نویسد:

«لازم به یادآوری نیست که ما نمی خواهیم برخی از حسنات و خدمات خلفا را نادیده بگیریم. اینها را کسی جز عنود لجوج، انکار نمی کند و به لطف خدا ما عنود نیستیم و اهل سب و شتم نمی باشیم بلکه از کسانی هستیم که حسنات را سپاس می گوید و از سیئات در می گذرد و می گوید: آنان کسانی هستند که از دنیا رفتند. هر چه خیر و نیکی، یا شرّ و بدی مرتکب شدند، بر عهده خودشان است و حساب ایشان با پروردگار است. اگر آنان را ببخشاید، به

ص: ۵۱

فضل خود رفتار کرده و اگر عذاب کند، به عدل خود عمل کرده است».<sup>(۱)</sup>

شهید محمّدباقر صدر، با عبارتهای مختصر در وصف صحابه می نویسد:

«صحابه، با صفات شایسته و ایمان عمیق خویش، برترین و صالح ترین افراد برای رشد و نمای امت اسلامی بودند، تا جایی که تاریخ بشری، نسلی با تقواتر، پاکیزه تر و مؤمن تر از نسلی که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) آن را ایجاد کرد، سراغ ندارد».

(۲)

#### ۴- شواهد قرآنی، نبوی و تاریخی به سقوط عدالت بعضی از صحابه گواهی می دهد

واقعیت این است که «نفاق» در بین بعضی از اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در مدینه منوره ظاهر شده بود. قرآن کریم با عبارتهای تند، در دوازده سوره پرده از نفاق بعضی از صحابه برداشته است.

در بعضی از این سوره ها خطاها، عیبه، خصیصه ها و صفات منافقان را بیان کرده و مردم را از آنان بر حذر داشته است. کلمه «نفاق» یا «منافقین» ۳۷ مرتبه در قرآن آمده است. شکی نیست

ص: ۵۲

---

۱- (۱) - اصل الشیعه و اصولها: ۸۵ - ۸۴ و ۹۴.

۲- (۲) - بحث حول الولایه: ۴۸ / ۱۱ (از مجموعه آثار).

که این منافقان، همصحبت با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بوده اند. و شاید که بعضی از آنان قبل از مبتلا شدن به نفاق، از یاران راستین آن حضرت بوده اند و در جنگها همراه آن حضرت، شرکت می کرده اند. و چه بسا که برخی از آنان قبل از این که قلبهایشان مریض شود، دارای قلبهای صادق و سالمی بوده اند. در میان صحابه کسانی بودند که در مورد تقسیم صدقات به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ایراد می گرفتند و بعضی او را اذیت کرده و می گفتند: هُوَ أُذُنٌ ﴿۱﴾ «او ساده است و هر چه را بگوییم، گوش می دهد و قبول می کند!». و بعضی مسجد ضرار را برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان می ساختند و بعضی مریض القلب و برخی بهانه گیر بودند؛ چنان که در جنگ تبوک، بیش از هشتاد نفر، بهانه های واهی آوردند و از شرکت در این غزوه طاق فرسا خودداری کردند! (۱) آنان قسم خوردند که راست می گویند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از ایشان قبول کرد، پس از آن درباره آنان نازل شد:

سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لَتُعَرِّضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجِسٌ وَمَأْوَاهُمُ جَهَنَّمُ جَزَاءِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ \* يَحْلِفُونَ لَكُمْ لَتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ . (۲)

ص: ۵۳

۱- (۱) - فتح الباری: ۸ / ۱۱۳ / باب ۷۹، ح ۴۴۱۸.

۲- (۲) - توبه (۹): ۹۶ - ۹۵.

«هنگامی که به سوی آنان باز گردید، برای شما به خدا سوگند یاد می کنند تا از آنان اعراض (و صرف نظر) کنید، از آنان اعراض کنید (و روی بگردانید)؛ چرا که پلیدند و جایگاهشان دوزخ است، به کیفر اعمالی که انجام می دادند. برای شما قسم یاد می کنند تا از آنان راضی شوید، اگر شما از آنان راضی شوید، خداوند (هرگز) از جمعیت فاسقان راضی نخواهد شد».

در این غزوه چهارده نفر از منافقان توطئه کرده بودند که با استفاده از تاریکی شب، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را از یکی از گردنه ها پرت کنند. (۱)

و هنگام بازگشت از تبوک، در مسیر راه چشمه آب کوچکی در وادی مشقق بود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دستور داد تا اعلام کنند:

«هر کس زودتر به این چشمه رسید، چیزی از آن نیشامد تا به او برسیم».

با این حال، چند منافق، خود را زودتر به این آب رساندند و آن را نوشیدند! وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به چشمه رسیدند، دیدند که عده ای آب آن را نوشیده اند، فرمود: «آیا نگفته بودم که کسی از آن نیشامد تا مابیایم؟!» سپس آنان را لعنت و نفرین نمود. (۲)

در این جا به برخی آیات نازل شده درباره منافقین اشاره می شود:

ص: ۵۴

---

۱- (۱) - دلائل النبوه: ۵ / ۲۶۵ - ۲۵۶.

۲- (۲) - تاریخ طبری: ۲ / ۱۸۶، حوادث سال نهم هجری.

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَذُنٌ قُلُّ أَذُنٍ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَهُ لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ . (۱)

«از منافقان کسانی هستند که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را اذیت می کنند و می گویند که او ساده است و هر حرفی را گوش می دهد...و هر آینه کسانی که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را اذیت می کنند، به عذاب دردناکی گرفتار می شوند».

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا . (۲)

«کسانی که خدا و رسولش را اذیت می کنند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و عذاب دردناکی را برای ایشان مهیا نموده است».

قرآن کریم، اعلام می کند که در میان اصحاب، کسانی بودند که تظاهر به ایمان می کردند، اما در واقع چنین نبودند، آن جا که می فرماید:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ \* يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ . (۳)

ص: ۵۵

۱- (۱) - توبه (۹): ۶۱.

۲- (۲) - احزاب (۳۳): ۵۷؛ ر.ک: تفسیر ماوردی: ۴/ ۴۲۲.

۳- (۳) - بقره (۲): ۹ - ۸؛ ر.ک: الجامع لأحكام القرآن: ۱/ ۱۹۷ - ۱۹۲.

«کسانی هستند که می گویند: به خدا و روز قیامت ایمان آوردیم، در حالی که ایمان نیاورده اند. آنان می خواهند که خدا و مؤمنان را فریب دهند، در حالی که خودشان را فریب می دهند و نمی فهمند».

«وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ». (۱)

«هنگامی که با مؤمنان برخورد کنند، می گویند: ما هم ایمان آوردیم و هنگامی که با شیاطین خودشان خلوت می کنند، به آنان می گویند: ما با شما هستیم و آنان را مسخره کرده ایم!».

«وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ \* فَلَمَّا آتَاهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ \* فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ». (۲)

«از منافقان کسانی هستند که با خدا عهد و پیمان می بندند که اگر از فضل خود به ما عنایت فرماید صدقه بدهیم و از صالحان باشیم، پس از آن که خداوند از فضل خود به آنان عطا فرمود بخل ورزیده و به وعده خود عمل نکردند، پس خداوند، نفاق را در قلوب ایشان قرار داد تا روزی که خدا را ملاقات کنند در حالی که به وعده خود عمل نکرده و دروغگو بوده اند».

ص: ۵۶

---

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۴؛ ر.ک: تفسیر بیضاوی: ۱/ ۱۷۷ - ۱۷۵.

۲- (۲) - توبه (۹): ۷۷ - ۷۵.

این آیات، قصیده «ثعلبه» را بیان می کند. این صحابی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خواست تا دعا کند که خداوند مال فراوان به او بدهد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به وی فرمود:

«وای بر تو ای ثعلبه! مال کمی که بتوانی شکر آن را به جای آوری، بهتر از مال فراوانی است که طاقت آن را نداشته باشی.»

ثعلبه عرض کرد:

«به خدایی که تو را به حق مبعوث کرده است، اگر دعا کنی و خدا مال فراوان به من عطا کند، حق هر مستحقّی را می دهم.»

پس رسول خدا چنین دعا کرد:

«پروردگارا! به ثعلبه مال فراوان بده.»

پس از آن که مال ثعلبه به دعای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) زیاد شد، آن حضرت از او خواست که زکات را پردازد اما ثعلبه بخل ورزید و گفت: «زکات، همان جزیه است» و از پرداخت آن خودداری کرد! پس از آن که پیامبر (صلی الله علیه و آله) رحلت فرمودند، ثعلبه در قید حیات بود. او زکات اموالش را برای ابوبکر فرستاد، اما وی آن را پس فرستاد، سپس آن را برای عمر فرستاد که او هم زکاتش را قبول نکرد، تا این که ثعلبه در زمان عثمان از دنیا رفت. (۱)

ص: ۵۷

---

۱- (۱) - برای نمونه، ر.ک: تفسیر فتح القدیر، شوکانی: ۲ / ۱۸۵؛ تفسیر ابن کثیر؛ اسماعیل بن کثیر دمشقی: ۲ / ۳۷۳؛ تفسیر خازن، علاءالدین علی بن ابراهیم بغدادی: ۲ / ۱۲۵؛ تفسیر بغوی؛ محمد بن الحسن بن مسعود الفراء: ۲ / ۱۲۵، در حاشیه تفسیر خازن؛ تفسیر طبری، ابوجعفر محمد بن جریر طبری: ۶ / ۱۳۱.

أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ. أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنتُمْ بِهَا تُكذَّبُونَ. (۱)

«آیا کسانی که مؤمن اند، همان فاسقان هستند؟ نه، هرگز مساوی نیستند؛ کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند، به واسطه اعمالشان در بهشت جای خواهند گرفت و اما کسانی که فسق ورزیدند، جایگاه ایشان در آتش جهنم است و هر گاه که می خواهند از آن خارج شوند، بدان بازگردانده می شوند و به ایشان گفته می شود: این عذاب آتشی است که آن را دروغ می پنداشتید».

در تفاسیر آمده است که: منظور از مؤمن در این آیه، «علی ابن ابی طالب (علیه السلام)» و منظور از فاسق، «ولید بن عقبه» است که از طرف عثمان، والی کوفه گردید و سپس از طرف معاویه و پسرش یزید، والی مدینه شد! (۲)

ص: ۵۸

۱- (۱) - سجده (۳۲): ۲۰ - ۱۸.

۲- (۲) - تفسیر طبری: ۱۰۷/۲۱؛ الکشاف، زمخشری: ۵۱۴/۳؛ فتح القدير، شوکانی: ۲۲۵/۴؛ تفسیر ابن کثیر: ۴۶۲/۳؛ اسباب النزول، واحدی: ۲۰۰؛ اسباب النزول، سیوطی، در حاشیه تفسیر جلالین: ۵۵۰؛ احکام القرآن، ابن عربی: ۱۴۸۹/۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۸۰/۴ و ج ۲۹۲/۶؛ الدر المنثور، سیوطی: ۱۷۸/۵؛ زادالمسیر، ابن جوزی حنبلی: ۳۴۰/۶؛ انساب الاشراف، بلاذری: ۱۴۸/۲ ح ۱۵۰؛ تفسیر خازن: ۴۷۰/۳ و ج ۱۸۷/۵؛ معالم التنزیل، بغوی شافعی، در حاشیه خازن: ۱۸۷/۵؛ السیره الحلبیه، حلبی شافعی: ۸۵/۲؛ تخریج الکشاف، ابن حجر عسقلانی، چاپ شده در ذیل کشاف: ۵۱۴/۳؛ الانتصاف فی ما تضمنه الکشاف، در ذیل کشاف: ۲۴۴/۳.



همچنین خداوند می فرماید:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ . (۱)

«چه کسی ظالم تر است از کسی که به خدا دروغ می بندد، در حالی که به سوی اسلام دعوت می شود و هر آینه خداوند ظالمان را هدایت نمی کند».

این آیه دربارهٔ عبدالله بن ابی سرح، والی عثمان در مصر نازل شده است. او به خدا دورغ بست؛ از این رو، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هنگام فتح مکه خون او را هدر دانست، اگرچه به پردهٔ کعبه آویخته باشد.

صاحب سیرهٔ حلبیه می نویسد:

«در روز فتح مکه عثمان او را پیش پیامبر (صلی الله علیه و آله) آورد تا برای او امان بگیرد. رسول خدا در پاسخ به درخواست عثمان، سکوت کرد تا در خلال

ص: ۵۹

سکوتش، یکی برخیزد و ابن ابی سرح را به قتل برساند؛ چنان که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بعداً توضیح داد و پس از آن که چنین نشد، به او امان داد». (۱)

همچنین در میان اصحاب، کسانی بوده اند که قرآن درباره ایشان می فرماید:

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ... (۲)

«قسمهای خود را به عنوان سپری برای خویش قرار داده اند و جلو راه خدا را سد می کنند، پس برای ایشان عذاب سختی مهیا شده است».

و می فرماید:

...يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَاؤُونَ النَّاسَ وَلا يُذَكَّرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا \* مُذَبِّذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلا تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا . (۳)

«خدا را خدعه می کنند، در حالی که او ایشان را خدعه می کند و هنگامی که به نماز می ایستند، کسل هستند و ریاکاری می کنند و جز اندکی، خدا را یاد نمی کنند. آنان سرگردان بین دو گروه هستند،

ص: ۶۰

---

۱- (۱) - سیره حلبیه، باب فتح مکه.

۲- (۲) - مجادله (۵۸): ۱۶؛ ر.ک: تفسیر خازن: ۴/ ۲۶۲ در تفسیر همین آیه.

۳- (۳) - نساء (۴): ۱۴۳ - ۱۴۲.

نه به این گروه تعلق دارند و نه به آن گروه. به درستی که اگر خدا کسی را گمراه کند، راه نجاتی برای او نخواهی یافت».

قرآن کریم به صراحت به وجود گروهی تصریح می کند که سخنان رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را می شنوند، اما خداوند بر قلبهایشان قفل زده است؛ زیرا از هوا و هوس خود پیروی کرده اند:

و مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ . (۱)

«و از ایشان کسانی هستند که برای شنیدن سخنان تو می آیند. هنگامی که خارج می شوند، به کسانی که علم داده شده اند، میسگویند: چند لحظه پیش چه گفت؟! آنان کسانی هستند که خداوند بر قلبهایشان مهر زده و از هوای نفس پیروی کردند».

خداوند طایفه ای از منافقان را که دلهایشان مریض است و در زمین به فساد می پردازند و قطع رحم می کنند، مورد لعن قرار می دهد:

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّىٰ أَبْصَارَهُمْ\* أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا . (۲)

ص: ۶۱

---

۱- (۱) - محمّد (۴۷): ۱۶؛ ر.ک: صفوه التفاسیر: ۳/ ۲۱۰ - ۲۰۹.

۲- (۲) - محمّد (۴۷): ۲۴ - ۲۳؛ ر.ک: صفوه التفاسیر: ۳/ ۲۱۲ - ۲۱۱.

«آنان کسانی هستند که خداوند ایشان را لعن کرده و آنان را کر و کور گردانیده است. آیا در قرآن تدبیر نمی کنند، یا بر قلبهایشان مهر زده شده است؟».

«ذوالثدیه»، صحابی متسکی بود که کثرت عبادتش، باعث تعجب دیگران می شد. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می فرمود: «او مردی است که در چهره اش، صورت سیاه شیطان دیده می شود».

برای همین، ابوبکر را فرستاد تا او را به قتل برساند، اما وقتی او را دید که نماز می خواند، او را نکشت و بازگشت! سپس عمر را برای کشتن وی فرستاد اما عمر نیز او را نکشت! سپس علی ابن ابی طالب(علیه السلام) را فرستاد که به او دست نیافت. (۱)  
ذوالثدیه از سران خوارج بود که حضرت علی(علیه السلام) او را در جنگ نهروان به قتل رسانید. (۲).

جمعی از اصحاب آن حضرت در خانه ای جمع می شدند و توطئه می کردند تا مردم را از اطراف رسول خدا(صلی الله علیه و آله) پراکنده سازند. آن حضرت دستور داد آن خانه را بر روی ایشان آتش بزنند. (۳)

ص: ۶۲

---

۱- (۱) - الاصابه فی تمییز الصحابه: ۱/ ۴۸۴؛ فتح الباری: ۶/ ۶۱۷ ح ۳۶۱۰.

۲- (۲) - السیره النبویه، ابن حبان: ۵۴۶؛ مروج الذهب: ۲/ ۴۲۵؛ الکامل فی التاریخ: ۳/ ۳۴۸، البدایه و النهایه: ۷/ ۳۲.

۳- (۳) - سیره ابن هشام: ۳/ ۲۳۵.

قزمان بن حرث، یکی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شمرده می شد که همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در جنگ احد، قهرمانانه جنگید. اصحاب گفتند: فلانی چقدر فداکاری و شجاعت از خود نشان داد! اما پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«این مرد، از اهل آتش جهنم است.»

او مجروح شده و در گوشه ای افتاده بود، به او گفته شد:

«بهشت بر تو گوارا باد ای ابوالغیداق!»

او گفت:

«بهشتی از اسپند؟! به خدا قسم! جز برای حسب و نسب نجنگیدیم!» (۱)

و عدّه ای از منافقان، «مسجد ضرار» را برای ایجاد تفرقه بین مسلمانان ایجاد کرده بودند. آنان که دوازده نفر از اصحاب منافق رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودند، می گفتند: این مسجد را برای تقرّب به درگاه خداوند بنا کرده اند!

هیشمی، از ابی الدرداء نقل کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«عدّه ای از شما را در کنار حوض می بینم که از من جدا کرده می شوید، من می گویم: اینان از اصحاب من هستند، می گویند: تو نمی دانی که بعد از تو چه کردند؟!» (۲)

ص: ۶۳

---

۱- (۱) - الاصابه: ۳ / ۲۳۵.

۲- (۲) - مجمع الزوائد: ۹ / ۳۶۷.

و نیز از ابی الدرداء روایت شده که به پیامبر خدا گفتم:

«شنیدم شما فرموده اید: پس از من گروهی از ائمت من کافر می شوند، فرمود: درست است ای ابوالدرداء! و تو از آنان نیستی».

(۱)

امام احمد، از ابی بکره روایت کرده است:

«رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: عدّه ای از اصحاب و کسانی که مرا دیده اند در حوض بر من وارد می شوند. وقتی آنان را با حالتی آشفته و پریشان می آورند، می گویم: اصحاب من! اصحاب من! اما گفته می شود: تو نمی دانی که بعد از تو چه اعمالی را مرتکب شدند».

(۲)

امام احمد، از انس بن مالک روایت کرده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«مردانی در حوض من بر من عرضه می شوند امّا با حالتی آشفته و پریشان، از من دور گردانده می شود، پس می گویم: پروردگارا! اصحابم! اصحابم!؟ گفته می شود: تو نمی دانی که اینان بعد از تو چه کارهایی مرتکب شدند».

(۳)

ص: ۶۴

---

۱- (۱) - مجمع الزوائد: ۳۶۷ / ۹.

۲- (۲) - مسند امام احمد: ۵ / ۵۰ چاپ اول.

۳- (۳) - مسند امام احمد: ۳ / ۲۸۱.

و امام احمد، از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت کرده است:

«رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برخاست و شروع به موعظه کرد. در ضمن صحبت‌هایش فرمود: همانا شما برهنه و عریان و تنها محشور می شوید؛ چنان که خدای متعال می فرماید:

... كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ . (۱)

«چنان که اولین بار خلقت را شروع کردیم، آن را اعاده می کنیم و این وعده ای بر ماست و آن را انجام خواهیم داد.»

پس اولین خلائق به زیر پرچم حضرت ابراهیم خلیل الرحمان (علیه السلام) می روند. سپس عدّه ای از شما آورده می شوید که از اصحاب دوزخ هستید.»

ابن جعفر می گوید:

«آن حضرت فرمود: به زودی عدّه ای از شما را پیش من می آورند، در حالی که از اصحاب شمال (دوزخ) هستید، من می گویم: پروردگارا! اصحاب مرا دریاب، گفته می شود: تو نمی دانی که بعد از تو چه کارهایی مرتکب شدند؛ از زمانی که از ایشان جدا شدی، مرتد شدند، پس من، همان را می گویم که بنده صالح خدا گفت:

كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ... (۲). (۳)

ص: ۶۵

---

۱- (۱) - انبیاء (۲۰): ۱۰۴.

۲- (۲) - مائده (۵): ۱۱۷.

۳- (۳) - مسند امام احمد: ۱/ ۲۳۵.

«ادامی که زنده بودم، برایشان شاهد بودم».

## ۵- تصریح قرآن و سنت بر لعن بعضی از صحابه

گفته شد که لعنهای قرآن کریم بر چهار محور است. این چهار محور عبارتند از:

۱- عموم کفار.

۲- خصوص اهل کتاب.

۳- منافقان.

۴- عوامل تهدید کننده نظام اجتماعی اسلامی.

محور اول و دوم، خارجی و محور سوم و چهارم، داخلی هستند. این دو محور اخیر، در داخل جامعه اسلامی زندگی می کنند و وقتی که قرآن کریم، نفاق را لعنت می کند، در واقع کسانی را لعنت می کند که اسلام آورده و از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) شمرده می شوند، اما صفت «نفاق» را دارند.

بارزترین مورد لعن بعضی از صحابه در قرآن عبارت است از:

وَ إِذْ قُلْنَا لِمَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نَخَوْفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا. (۱)

«به یاد آر، هنگامی که گفتیم: پروردگارت بر مردم احاطه دارد و رؤیایی را که به تو نشان دادیم و نیز شجره ملعونه در قرآن،

چیزی

ص: ۶۶



جز برای آزمایش نبود و مردم را می ترسانیم، اما جز بر طغیانشان نمی افزاید».

مفسران گفته اند: «شجره ملعونه» در قرآن کریم، همان دودمان حکم بن ابی العاص است. و «رؤیا»، همان رؤیای پیامبر (صلی الله علیه و آله) در خواب است که فرزندان مروان بن حکم، بر منبرش، بالا و پایین می روند. (۱)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در موارد فراوانی، بعضی از اصحاب خود را لعن کرده است که مشهورترین آنان لعن حکم بن ابی العاص و ذریه اش می باشد، تا جایی که حضرت فرمودند:

«وای به حال امتم از دست کسانی که در صلب این مرد (حکم) هستند». (۲)

ص: ۶۷

- 
- ۱- (۱) - تفسیر کبیر: ۲۰/۲۳۷؛ الجامع لاحکام القرآن: ۱۰/۲۸۶ - ۲۸۱؛ روح المعانی، آلوسی: ۱۵/۱۰۷ - ۱۰۵.
  - ۲- (۲) - همان منابع سابق و علاوه بر این، فخر رازی این روایت را از عایشه، دلیلی بر درستی تفسیر شجره ملعونه به حکم بن ابی العاص و ذریه اش می داند. همچنین ر.ک: المستدرک علی الصحیحین، حاکم: ۴/۴۸۱. وی این روایت را صحیح دانسته است؛ لصواعق المحرقة: ۱۷۹، چاپ محمدیه و ص ۱۰۸، چاپ میمئیة مصر؛ تطهیر الجنان، چاپ شده در ملحق صواعق: ۶۳، چاپ محمدیه، الدر المنثور، سیوطی: ۴/۱۹۱ و ج ۶/۴۱؛ مقتل الحسین، خوارزمی حنفی: ۱/۱۷۲؛ سیر اعلام النبلاء: ۲/۸۰؛ اسد الغابه/ ابن اثیر: ۲/۳۴، الاستیعاب، ابن عبدالبر، در ذیل الاصابه: ۱/۳۱۷؛ چاپ مصر، السیره الحلبیه: ۱/۳۱۷؛ السیره النبویه، زینی دحلان در حاشیه سیره حلبیه: ۱/۲۲۶-۲۲۵؛ الغدیر، امینی: ۸/۲۴۵.

و روایت شده است که عایشه به مروان گفت:

«شهادت می دهم که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) پدرت را لعن کرد، در حالی که تو در صلبش بودی. سپس پیامبر(صلی الله علیه و آله) او را به اطراف طائف تبعید کرد و ورود به مدینه را بر او حرام نمود. هنگامی که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت، عثمان پیش ابوبکر رفت تا اجازه دهد که او به مدینه باز گردد اما ابوبکر قبول نکرد. پس از آن که ابوبکر از دنیا رفت، عثمان پیش عمر رفت و از او تقاضا کرد تا پدرت را به مدینه راه دهند، امّا عمر قبول نکرد، تا این که عثمان به خلافت رسید و او را با عزّت و احترام به مدینه آورد و صد هزار درهم به وی بخشید و تو را (مروان) به عنوان دستیار خویش انتخاب کرد و همین، زمینه را برای قتل خلیفه و تخریب خلافت آماده کرد».

نصر بن مزاحم منقری، از عبدالغفار بن قاسم، از عدی بن ثابت، از براء بن عازب نقل کرده است:

«ابوسفیان، پیش می آمد، در حالی که معاویه پشت سرش بود. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: پروردگارا! تابع و متبوع را لعنت کن. پروردگارا! اقیعس را لعنت کن. ابن البداء از پدرش پرسید: اقیعس دیگر کیست؟ (۱) فرمود: معاویه». (۲)

و نصر، از علی بن اقر در آخر حدیث ذکر می کند:

ص: ۶۸

---

۱- (۱) - تقعس؛ یعنی تأخر و اقیعس، مصغّر أقیعس؛ یعنی پسر آخر. النهایه فی غریب الحدیث و الاثر: ۴ / ۸۸ - ۸۷.

۲- (۲) - وقعه صفین: ۲۱۷، شرح و تحقیق استاد عبدالسلام محمّد هارون، چاپ مصر.

«چشم رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به ابوسفیان افتاد که سوار مرکب بود و معاویه و برادرش او را همراهی می کردند، در حالی که یکی سائق بود و دیگری قائد (افسار مرکب را به دست گرفته بود). آن حضرت با دیدن این صحنه فرمودند: پروردگارا! قائد (معاویه) و سائق (هی کننده) و راکب را لعنت کن».

به او گفتیم: آیا تو این را از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) شنیدی: گفت: آری و اگر چنین نباشد، گوشه‌ایم کر شوند؛ چنان که چشمه‌ایم کور شده است». (۱)

همچنین محمد بن ابی بکر، در نامه ای که برای معاویه فرستاده آورده است:

«می بینیم که خودت را همتراز علی(علیه السلام) می دانی، در حالی که تو، تو هستی و او، اوست. او خالص ترین مردم از جهت نسب و برترین مردم، از جهت ذرّیه و بهترین مردم از جهت همسر و بهترین مردم از جهت خویشاوندی می باشد که برادرش جعفر، خودش را در مؤتّه فدا کرد و عمویش حمزه سیدالشهداء در روز احد، شهید شد و پدرش ابوطالب، با تمام وجود از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) دفاع کرد و ما از طرفداران او هستیم، در حالی که تو لعین بن لعین هستی! هنوز هم تو و پدرت ابوسفیان، برای رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و غائله و مشکل درست می کنید و تلاش می کنید تا نور خدا را خاموش نمایید و برای این کار، افرادی را جمع می نمایید و اموالی را صرف

ص: ۶۹

می کنید و سران قبایل را می خرید. بر همین روش، پدرت به هلاکت رسید و تو راه او را ادامه می دهی».

معاویه در جوابی که بر ردّ این نامه نوشت، منکر لعن خودش و پدرش توسط رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نشد! (۱)

این شواهد قرآنی، نبوی و تاریخی، به شدّت نظریّه عدالت تمام صحابه را رد می کند و شهادت می دهد که خود صحابه، همه اصحاب را عادل نمی دانسته اند؛ چنان که عایشه به مروان گفت:

«شهادت می دهم که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) پدرت و تو را که در صلب او بودی، لعنت کرد» و این نتیجه با سخن مشهوری که عایشه در مورد عثمان گفته است، بهتر به دست می آید؛ عایشه گفت:

«اقتلوا نعتلاً فقد كفر». (۲)

ص: ۷۰

۱- (۱) - مروج الذهب: ۱۶ / ۳ - ۱۴.

۲- (۲) - تاریخ طبری: ۴ / ۴۵۹؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر جزری شافعی: ۳ / ۲۰۶؛ تذکره الخواص، سبط ابن جوزی حنفی: ۶۴ - ۶۱؛ الامامه و السیاسه، ابن قتیبّه: ۱ / ۴۹؛ السیره الحلبیه، علی برهان الدین حلبی شافعی: ۳ / ۲۸۶، چاپ البهیّه - مصر، ۱۳۲۰ قمری؛ این را علامه عسکری در کتاب احادیث امّ المؤمنین عایشه قسمت ۱، صفحه ۱۰۵ از کتاب تاریخ ابن اعثم، صفحه ۱۵۵، چاپ بمبئی آورده است؛ النهایه، ابن اثیر جزری شافعی: ۵ / ۸۰، تحقیق محمود محمّد طناحی، چاپ دار احیاء التراث العربی - بیروت؛ تاج العروس من شرح القاموس، زبیدی حنفی: ۸ / ۱۴۱؛ لسان العرب، ابن منظور: ۱۴ / ۱۹۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۲ / ۷۷، چاپ افست بیروت بر چاپ اول مصر و ج ۶ / ۲۱۵، چاپ مصر، تحقیق محمّد ابوالفضل و ج ۲ / ۴۰۸، چاپ مکتبه الحیاه - بیروت و ج ۲ / ۱۲۱، چاپ دارالفکر.

«این پیرمرد خرفت را بکشید که کافر شده است.»

## ۶- بطلان قاعده فرق بین انواع و اشخاص

این شواهد بر بطلان قاعده دیگری دلالت می کند که آن را ابوحامد غزالی گفته است؛ غزالی و پیروانش می گویند:

لعن جائز، لعن انواع و اوصافشان است؛ چنان که می گوییم: لعنت خدا بر کافران، مبتدعان، ظالمان، رباخواران و... اما لعن شخص معین، خطرناک است؛ چنان که بگوییم: زید که خدا او را لعنت کند، کافر، فاسق، یا بدعتگذار است.

تفصیل مطلب به این است که: هر شخص معینی که در شرع، لعنت برای او ثبت شده است، لعنتش جایز است؛ چنان که بگوییم: فرعون که لعنت خدا بر او باد، یا ابوجهل که خدا او را لعنت کند؛ زیرا ثابت شده است که این افراد در حال کفر مرده اند و این از جهت شرعی، معروف است.

اما لعن شخص معین، خلاف احتیاط است؛ چنان که بگویی: زید که خدا او را لعنت کند. بر فرض که زید یهودی باشد، ممکن است مسلمان شود و از بندگان خوب خدا شود و در این صورت، چگونه می توان به لعن وی حکم کرد؟

اگر گفته شود: به این اعتبار لعن می شود که در حال حاضر، کافر است؛ چنان که یک مسلمان برای برادرش که در حال حاضر

مسلمان است، طلب رحمت می کند، اگرچه ممکن است وی مرتد شود.

اما باید دانست که معنای سخن ما در طلب رحمت این است که: خدا او را به اسلام که باعث رحمت و طاعت است، ثابت قدم نگاه دارد و امکان ندارد که گفته شود خداوند کافر را بر سبب لعنتش که همان کفر است، ثابت قدم بدارد. این درخواست، دعا برای کفر است و خودش کفر محسوب می شود بلکه جایز است که گفته شود: خدا او را لعنت کند، اگر بر حالت کفر بمیرد و خدا او را لعنت نکند، اگر مسلمان شود و این، مسأله ای غیبی است که کسی آن را نمی داند.

قاعده این است که: هر گاه بین دو چیز متردد شویم، ترک لعن، به احتیاط نزدیکتر است.

حال که این مطلب را در مورد کافر دانستیم، مسأله در مورد زید فاسق، یا بدعتگذار به طریق اولی مشخص است. لعن اشخاص معین به دور از احتیاط است؛ زیرا ممکن است که عقیده اش تغییر کند. مگر کسانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به کفر وی خبر داده باشد که در این صورت لعن او جایز است؛ چنان که آن حضرت در دعای خویش می فرمود:

«پروردگارا! ابوجهل بن هشام و عتبه بن ربیع را لعنت کن».

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عده ای را که در حال کفر هلاک شده بودند، لعنت کرد، اما در مورد کسانی که حالشان معلوم نبود، سکوت می کرد و دیگران را از لعن آنان نهی می کرد.

روایت شده است که آن حضرت کسانی را که شهدای بئر معونه را به شهادت رسانده بودند، به مدت یک ماه در قنوت نماز لعنت می کرد تا این که از سوی خدا نازل شد:

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ (۱).

یعنی احتمال دارد که آنان اسلام بیاورند، در این صورت از کجا می دانی که آنان ملعون هستند؟

همچنین برای ما جایز است کسی را که می دانیم در حال کفر از دنیا رفته است، لعن کنیم. ذم و سرزنش وی هم جایز است، اگر باعث آزار مسلمانی نباشد. و اگر مسلمانی اذیت شود، نباید کافر را لعن کرد؛ چنان که روایت شده است:

«رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از ابوبکر درباره صاحب قبری پرسید که از کنار آن می گذشتند و به سوی طائف می رفتند. ابوبکر جواب داد: این قبر مردی است که نسبت به خدا و رسولش تکبر ورزید. این، قبر سعید بن عاص است. عمرو بن سعید، پسر این میت، حاضر بود. او از سخن ابوبکر ناراحت شد و گفت: ای رسول خدا! این، قبر مردی است که

ص: ۷۳

بخشنده تر و کوشاتر از ابی قحافه بود! ای رسول خدا! مشاهده فرمودید که این مرد، چگونه دربارهٔ پدرم صحبت کردند؟

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: از ابوبکر در گذر. سپس رفت و در

جایی ابوبکر را دید و فرمود: (ای ابوبکر! هنگامی که از کفار سخن می گوئید، سخن خود را به تمام آنان تعمیم دهید؛ زیرا اگر به مورد خاصی اشاره کنید، فرزندان را به خاطر پدران خشمگین می سازید، پس مردم، دست از این کار کشیدند).

نعمان، شراب خورده و بارها حد بر وی جاری شده بود. یک بار در محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عده ای گفتند:

«خدا او را لعنت کند، چرا این کار را تکرار می کند؟».

آن حضرت فرمود:

«با شیطان در ضدیت با برادرت، همکاری نکن.».

و بنا به روایتی فرمود:

«این را نگو؛ زیرا او خدا و رسولش را دوست می دارد.».

نهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) دلالت می کند بر این که لعن فاسقِ مشخص، جایز نیست. و به طور کلی در لعن اشخاص، خطرهایی است که باید از آن اجتناب کرد و خطری در خودداری از لعن ابلیس نیست، تا چه رسد به غیر او.

ص: ۷۴



اگر گفته شود: آیا لعن یزید که حسین (علیه السلام) را به شهادت رسانده یا دستور به قتل او داده، جایز است؟

می‌گوییم: این امری است که اصلاً ثابت نشده و تا زمانی که ثابت نشده جایز نیست که گفته شود: یزید او را به قتل رسانده، یا دستور به قتل او داده است، تا چه رسد به این که او را لعنت کنیم! زیرا جایز نیست که بدون تحقیق، به مسلمانی، گناه کبیره را نسبت دهیم. البته جایز است که گفته شود: ابن ملجم، علی (علیه السلام) و ابولؤلؤ عمر را به قتل رسانیدند؛ زیرا این امر متواتری است، پس جایز نیست که بدون تحقیق، به مسلمانی، فسق، یا کفر را نسبت می‌دهیم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

هیچ کس، فردی را به کفر، یا فسق متهم نمی‌کند، مگر این که خودش متهم می‌شود».

و فرمود:

«هیچ کس به کفر فردی شهادت نمی‌دهد، مگر این که دو حالت دارد: یا این که آن شخص، چنان که شهادت داده خود هم کافر است و یا کافر نیست؛ اگر کافر نباشد، خودش با این شهادت کافر شده است».

معنای حدیث این است که: او را کافر بدانند در حالی که می‌دانند او مسلمان است، پس اگر احتمال دهد که او به خاطر بدعت، یا امر دیگری کافر شده است و نسبت کفر به او بدهد، در این صورت خطا کار است، نه کافر.

ص: ۷۵

معاذ می گوید:

«رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به من فرمود: تو را نهی می کنم از این که به مسلمانی فحش بدهی، یا از امام عادل، نافرمانی کنی و تعرّض به اموات را به شدت نهی می کنم».

مسروق می گوید:

«عایشه بر من وارد شد و پرسید: فلانی که خدا او را لعنت کند، چه شد؟ گفتم: از دنیا رفت. گفت: خدا او را رحمت کند. پرسیدم: این دیگر چگونه بود؟ گفت: رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: مرده ها را سب نکنید که به دنبال اعمال خود رفته اند و فرمود: مرده ها را سب نکنید که زنده ها را اذیت می کند و فرمود: ای مردم! مرا در اصحاب و برادران و دامادهایم حفظ کنید. ای مردم! پس از آن که کسی مرد، از او به نیکی یاد کنید».

اگر پرسیده شود: آیا جایز است که بگوییم: خداوند قاتل امام حسین(علیه السلام) را لعنت کند؟ یا دستور دهنده به قتل او را لعنت کند؟

می گوییم: صحیح آن است که گفته شود: اگر قاتل امام حسین(علیه السلام) قبل از توبه از دنیا رفته، خدا او را لعنت کند؛ زیرا ممکن است که قبل از مرگ، توبه کرده باشد؛ چنان که وحشی در حال کفر، حمزه سیدالشهداء را به شهادت رسانید، اما بعداً از کفر و قتل، توبه کرد و جایز نیست که لعنت شود، در حالی که قتل نفس، گناه کبیره است و به مرتبه کفر نمی رسد، پس اگر لعنت خود را مقید به توبه نکرده و آن را به صورت

ص: ۷۶

مطلق بگوئیم، از احتیاط دور است، اما در سکوت کردن، هیچ خطری وجود ندارد و همین بهتر است.

این مطالب را آوردیم، به خاطر آن که مردم، لعن و نفرین را امری

ساده می‌شمارند، در حالی که مؤمن، لعن کننده نیست و سزاوار نیست که زبان به لعن کسی بگشاید، مگر آن که وی در حال کفر از دنیا رفته باشد و یا اقوام و گروه‌های معروف را به خاطر اوصافشان لعن کرده و اشخاص را معین نکنیم. و در هر حال، مشغول شدن به ذکر خدا بهتر است و احتیاط آن است که سکوت را اختیار کنیم تا سالم بمانیم». (۱)

ابن تیمیّه در تأکید سخنان غزالی می‌نویسد:

«در صحیح بخاری حدیثی آمده که معنایش این است: مردی بسیار شرابخواری می‌کرد. هر گاه دستگیر می‌شد، او را نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌آوردند و او را شلاق می‌زدند. یک بار که او را آورده بودند، مردی گفت: خدا او را لعنت کند، چرا این قدر شرابخواری می‌کند تا او را نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیاورند؟! پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: او را لعنت نکنید؛ هر آینه او خدا و رسولش را دوست دارد و هر مؤمنی، خدا و رسولش را دوست دارد و هر کس خدا و رسولش را دوست نداشته باشد، مؤمن نیست.

ص: ۷۷

این با وجودی است که آن حضرت شراب و درست کننده های آن را به طور دسته جمعی و شرابخوار و فروشنده آن و حمل کننده آن و... را لعنت کرده است؛ ولی از لعنت این شخص معین نهی فرموده است؛ زیرا لعنت از باب وعید است و می توان به طور عموم این حکم را جاری کرد، اما ممکن است که وعید از شخص معین برداشته شود و او قبل از مرگ، توبه کند، یا کارهای نیکی انجام دهد که گناهان را زایل کند، یا دچار مصیبت هایی شود که گناهان را بپوشاند، یا مورد شفاعت مقبول قرار گیرد، یا علت دیگری باعث شود که عذاب و وعید از او برداشته شود... (۱)

و از ابن تیمیّه نقل شده است:

«حقیقت امر این است که گاهی سخنی کفر است و گوینده آن تکفیر می شود. برای مثال گفته می شود: هر کسی این سخن را بگوید، کافر است امّا اگر شخص معینی آن را گفته باشد، تکفیر نمی شود تا حجّت شرعی بر او اقامه شود و این حکم شرعی را سلطان، یا امیر تعریف می کند؛ چنان که در کتابهای احکام آمده است. و پس از آن که حکم را به وی فهماندند و جهالت او برطرف شد، حجّت علیه او اقامه می شود و سزاوار نیست که شخص معینی را نام برده و گفته شود: این فرد، کافر، یا فاسق، یا ملعون، یا مستحقّ آتش، یا مورد

ص: ۷۸

غضب خدا، یا... است، به خصوص که آن شخص معین، فضایل و خوبیهای داشته باشد. بدیهی است که غیر از انبیا جایز الخطا هستند و مرتکب صغیره و کبیره می شوند، با این عنایت که امکان دارد آن شخص معین، صدیق، یا شهید، یا صالح یا... باشد؛ چنان که در جای دیگر به تفصیل توضیح دادیم که گاهی گناهی با توبه، یا استغفار، یا حسنت، یا مصایب، یا شفاعت مقبول، یا به خواست و مشیت الهی و رحمت واسعه اش بخشیده و آمرزیده می شود.

اگر بگوییم که به موجب آیات:

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا... (۱)

«هر کسی که از روی عمد، مؤمنی را به قتل برساند».

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا . (۲)

«همانا کسانی که اموال یتیمان را از روی ظلم می خورند، در واقع آتش می خورند و به زودی روانه جهنم می گردند».

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ... (۳)

«هر کسی که از خدا و رسولش نافرمانی و از حدودش تجاوز کند».

ص: ۷۹

---

۱- (۱) - نساء (۴): ۹۳.

۲- (۲) - نساء (۴): ۱۰.

۳- (۳) - نساء (۴): ۱۴.

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ... (۱)

«اموال خود را در میان خودتان به باطل نخورید.»

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُذْوَانًا وَظُلْمًا... (۲)

«هر کس آن را از روی دشمنی انجام دهد.»

و آیات دیگری که درباره وعید وارد شده است و به موجب احادیث نبوی که می فرماید:

لَعْنُ اللَّهِ مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ. (۳)

خدا شرابخوار را لعنت کند.

یا:

مَنْ عَقَّ وَالِدِيهِ. (۴)

والدینش را عاق کند.

یا:

مَنْ غَيَّرَ مَنَارَ الْأَرْضِ. (۵)

کسی که نشانه های زمین را تغییر دهد.

یا:

مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ. (۶)

کسی که برای غیر خدا ذبح کند.

ص: ۸۰

---

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۸۸.

۲- (۲) - نساء (۴): ۳۰.

۳- (۳) - مجمع الزوائد: ۴ / ۹۰. در این کتاب آمده است که: رسول خدا فرمود: خداوند، خمر را و تهیه کننده آن و شرابخوار و فروشنده آن را لعنت کند.

٤- (٤) - مسند احمد: ٣١٧ / ١.

٥- (٥) - السنن الكبرى، نسائي: ٦٧ / ٣.

٦- (٦) - المستدرک علی الصحیحین: ١٥٣ / ٤.

یا:

لعن الله السارق. (۱)

خدا دزد را لعنت کند.

یا:

لعن الله آكل الربا و مؤكله و شاهده و كاتبه. (۲)

خداوند، رباخوار و موکل و شاهد و کاتب آن را لعنت کند.

یا:

لعن الله لاوى الصدقه و المتعدى فيها. (۳)

خداوند، تجاوز کننده صدقه را لعنت کند.

یا:

من أحدث في المدينة حدثاً، أو آوى محدثاً فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين. (۴)

هر کس در مدینه بدعتگذاری کند، یا بدعتگذاری را پناه دهد، لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد.

و احادیث دیگری که وعده به عذاب داده است و گفته است که: لعنت اشخاص جایز است، اما ما می گوئیم که جایز نیست در این موارد شخص معینی لعن شود زیرا امکان دارد توبه کند، یا کاری انجام دهد که گناهانش ریخته شود».

تا این که می نویسد:

ص: ۸۱

---

۱- (۱) - صحیح بخاری: ۱۵ / ۸.

۲- (۲) - صحیح مسلم: ۵۰ / ۵. و در آن آمده است: خداوند، رباخوار و موکل و کاتب و شاهدان آن را لعنت کند.

۳- (۳) - مسند احمد: ۱ / ۴۶۵ - ۴۶۴.

۴- (۴) - صحیح بخاری: ۶۹ / ۴.



«انجام این امور از طرف کسی که با اجتهاد، یا تقلید و شبه آن، آنها را مباح و جایز می داند، باعث می شود که ملحق به کسانی نشود که وعده عذاب داده شده اند؛ چنان که توبه یا حوادث دیگری باعث می شود که عذاب، مرتفع شود. این راهی است که باید از آن پیروی شود و غیر از آن، دو راه خبیث وجود دارد: یکی قولی است که وعده به عذاب افراد معین می دهد و ادعا می کند به نصوص عمل کرده است و این، از قول خوارج و معتزله و غیر ایشان قبیح تر است و فساد آن معلوم و ادله آن در غیر این موضع، روشن است.

وعده به عذاب و عقاب، حق است، اما شخص معینی که این افعال را مرتکب شده است، لاجرم مستحق عذاب دانسته نمی شود؛ چنان که علیه شخص معینی که اهل قبله است، به جهنمی بودن حکم نمی شود؛ چون ممکن است شرایطی مفقود شود، یا مانعی ایجاد شود و همین طور است اقوالی که گوینده اش را کافر می کند. گوینده، گاهی به خاطر اطلاعات نادرستی که به وی رسیده و نتوانسته است حق را بشناسد و یا شبهاتی برای او عارض شده، حق را گم می کند و در چنین حالی خدا عذر او را می پذیرد.

هر کسی که به خدا و رسولش ایمان داشته و تظاهر به اسلام کند و خدا و رسولش را دوست بدارد، خداوند گناهانش را می بخشد اگر چه لفظ شرک، یا لفظ معاصی بر گناهانش اطلاق شود. این چیزی

است که اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و تمام ائمه اسلام آن را می گویند لکن مقصود این است که مذاهب ائمه مبتنی بر این تفصیل است و بین نوع و فرد، فرق می گذارد». (۱)

این کلام را با تمام طول و تفصیلهایش نقل کردیم، به خاطر این که شبهه بسیار شدید است و حق به طور کامل در آن گم شده است. ما می توانیم حقیقت را در ضمن بیان ملاحظاتی که از جهات متعدّد بر این قاعده وارد می شود، بیابیم:

الف: لعن به معنای اخبار از حال ملعون نیست تا این اشکال مطرح شود که فرد ملعون ممکن است توبه کند و بخشیده شود بلکه - چنان که اشاره شد - دعا و انشایی است بر طرد آن فرد ملعون از رحمت خدای متعال. البته گاهی خداوند این نفرین را مستجاب می کند و گاهی مستجاب نمی کند و گاهی آن فرد، توبه می کند و بعدها از صالحان می شود و گاهی توبه نمی کند.

خداوند به ملاک و معیارهای خود عمل می کند و مؤمن به تکالیف خودش عمل می کند. مؤمن اگر ببیند که فردی مرتکب یکی از اعمالی شده که لعنت بر آن در کتاب و سنت جاری شده است، بر او واجب است که امر به معروف و نهی از منکر را در مراحل سه گانه اش انجام دهد. او باید با دست و زبان و قلبش این فریضه

ص: ۸۳

---

۱- (۱) - الصواعق الالهیه فی الردّ علی الوهابیه، سلیمان عبدالوهاب: ۸۸ - ۸۶ / تحقیق دارالهدایه.

واجب را عمل کند و لعنت از مراتب قلبی و زبانی است. اگر توانست انزجار خود را ابزار کند، مرحله زبانی و اگر نتوانست ابزار کند، مرحله قلبی است.

در این لعنت، چیزی نیست که مستلزم کشف و اخبار از حال و اوضاع فرد، در پیشگاه خدای متعال باشد، مگر این که لعنت خدا، یا رسولش بر شخص معین جاری شده باشد که در این صورت، علاوه بر جنبه دعایی، جنبه اخبار و کشف از واقعیت حال و اوضاع فرد در پیشگاه خدای متعال دارد.

قاعده تفاوت گذاشتن بین لعن نوعی و فردی، در نتیجه خلط بین لعن شخص معینی به وسیله مؤمن و لعن او به وسیله خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به وجود آمده است. اشتباه در این جا بوده است که لعن شخص معین به وسیله مردم، جنبه اخباری ندارد و تنها جنبه دعایی و ائشایی دارد، به خلاف لعن خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) که جنبه اخباری از اوضاع و احوال ملعون دارد.

آنچه ما درباره آن بحث می کنیم، خالی از هر گونه جنبه اخباری درباره آخرت فرد می باشد. در این صورت، سخنان غزالی هیچ معنا ندارد که می گوید: «مؤمن، نباید یهودی را لعن کند؛ زیرا ممکن است اسلام بیاورد و کسی که اسلام آورد، چگونه نزد خدا ملعون خواهد بود؟!».

معنای اطلاق لعنت بر فرد معین این است که: خداوند بر اساس اوضاع و احوال کنونی اش اجازه لعنت او را داده است و حکم به این که در پیشگاه خداوند هم ملعون است یا خیر، تابع اعمال و رفتار آینده او و موازین کلی و ملاحظات متکامل می باشد. در این صورت، لعن فرد خاص، نه تنها دور از احتیاط نیست بلکه ترک آن خلاف احتیاط است؛ زیرا باعث می شود که حس طرفداری از حق در مؤمن، ضعیف شده و حس عدم انکار باطل، رشد نماید. و همین می رساند که ترک لعن، خلاف احتیاط است که غزالی آن را انکار کرده است.

ب: آیه شریفه می فرماید:

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ . (۱)

«چیزی از امر در دست تو نیست، خداوند یا توبه آنان را می پذیرد، یا آنان را عقاب می کند، به درستی که آنان ظالمان هستند».

گفته شده است که: آیه هنگامی نازل شد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قاتلان شهدای بئر معونه را به مدت یک ماه در نمازش لعن می کرد و همین بر جواز لعن به وسیله پیامبر (صلی الله علیه و آله) دلالت می کند.

نهایت چیزی که آیه بر آن دلالت می کند این است که نفرین و لعن، معیار و ملاک عاقبت افراد باطل نیست بلکه ممکن است

ص: ۸۵

که خداوند توبه آنان را بپذیرد و چه بسا که آنان را عقاب کند و این مستلزم نهی از لعن ایشان نمی باشد؛ چنان که غزالی آن را تفسیر و برداشت کرده است.

ج: مطالبی را که گفتیم با حادثه اجرای حد بر شرابخواری که چندین بار شرابخواری کرده بود، انسجام کامل دارد. (۱) آن حضرت با وجود اجرای حد، فرمودند که او را لعن نکنید. این نهی، ناشی از علم پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آینده این فرد بوده است. در واقع آن حضرت به اصحاب خویش فرموده که نفرین علیه این شخص در درگاه خدا مستجاب نمی شود؛ زیرا او عاقبت به خیر است.

پس این حدیث از قبیل صدور حکم در مورد حادثه خاص است و تعمیم داده نمی شود. و تفسیر این حدیث به معنایی که غزالی و پیروانش برداشت کرده بودند، ترجیح بلامرجح است. پس هر دو تفسیر محتمل است؛ تفسیر به نهی از لعن فرد معین و تفسیر به حکم خاص بودن این نهی. و قاعده این است که: «إِذَا جَاءَ الاحتمال، بَطَلَ الاستدلال». تمام این احتمالات و ترجیحات در صورتی است که قاعده تفریق بین لعن انواع و لعن اشخاص، درست باشد اما اگر ثابت شد که باطل است و دلیلی ندارد؛ چنان که در واقع همین طور است، حق در تفسیر دوم منحصر می شود و نوبت به ترجیح نمی رسد.

ص: ۸۶

د: ما با غزالی در این نکته موافق هستیم که لعن اشخاص، کاری بسیار خطرناک و سرنوشت ساز است اما با او موافق نیستیم که مقتضای این خطر، خودداری از لعن است بلکه مقتضای آن، مواظبت و مراقبت شدید در مورد کسانی است که می خواهیم آنان را لعن کنیم. باید بدانیم که هیچ کس لعن نمی شود مگر آن که بدون هیچ شک و تردیدی مستحق لعن باشد.

ه: ما با غزالی در این نکته موافق نیستیم که در صورت سکوت، هیچ خطری متوجه ما نمی شود و سکوت، بهترین گزینه است زیرا لعن، یک وسیله ادبی و فرهنگی است که جامعه به وسیله آن می تواند خودش را از انحرافات، مصون نگاه دارد. سکوت از لعن یعنی رضایت و تأیید همه انحرافات که سلامت و امتیث جامعه را تهدید می کند؛ از این رو، خدای متعال در قرآن کریم، ابلیس و شجره ملعونه که همان حکم بن ابی العاص و پسرانش بودند را لعن می کند.

و: غزالی درباره لعن قاتلان امام حسین (علیه السلام) می گوید:

«صحیح این است که گفته شود: اگر قاتل امام حسین (علیه السلام) قبل از توبه مرده است، خدا او را لعنت کند؛ زیرا احتمال دارد که وی قبل از مرگ توبه کرده باشد!».

این سخن غزالی، اعتراف به جواز لعن بعضی از مسلمانان است؛ زیرا توبه او، مدخلیتی در مسأله لعن ندارد. او جرم معلوم و

مشهودی را مرتکب شده است، در حالی که توبه او نامعلوم است. و اگر بر فرض که توبه کرده باشد، قبول توبه امر مجهولی است.

مهم این است که: یزید بنابر مفروضات غزالی، کسی است که بر حالت کفر نمرده است، در این صورت، چگونه لعن او را در صورت عدم توبه جایز دانسته است، در حالی که حکم کرده است:

«لعنت بر هیچ کس جایز نیست، مگر این که در حال کفر مرده باشد».

ز: ابن تیمیّه آورده بود:

«جایز نیست شخص معینی را که بعضی از گناهان را مرتکب شده است، مورد نظر قرار داده و بگوییم که مستحقّ عذاب الهی است؛ زیرا امکان دارد که توبه کند، یا به وسیله ای گناهانش آمرزیده شود».

اگر منظور ابن تیمیّه، عذاب آخرت باشد و این که حال افراد در روز قیامت چگونه خواهد بود، حرف درستی زده است؛ زیرا هیچ کس غیر از انبیا و اولیا با قاطعیّت نمی تواند بگوید که اوضاع و احوال فلان شخص در قیامت چگونه است؛ چون این امری غیبی است که از چشم ما دور است.

اما اگر منظور وی، به لحاظ آثار دنیوی باشد که بر اعمال و گناهانشان مترتب می شود، در این صورت، حرف نادرستی زده و تطبیق آن ممکن نیست.

علت آن است که: ارتداد و نفاق و بعضی از مصادیق فسق، حد و حدود و تعزیرات شرعی دارد، مثل وجوب قتل مرتد. اگر ما به قاعده این تیمیه عمل کنیم و بگوییم که نمی‌توانیم شخص را به عذاب وعده بدهیم؛ زیرا ممکن است توبه کند و... در این صورت نمی‌توانیم که احکام جزایی اسلام را که مترتب بر این عناوین است، جاری کنیم و نمی‌توانیم بگوییم که فلان شخص، مرتد، فاسق، یا ملعون است.

دلیل ما این است که خلیفه اول به این احکام شرعی عمل کرد؛ زیرا اگر مشخص نشده بود که عده ای مرتد شده اند، با چه مجوزی جواز جهاد و قتل آنان را صادر کرد؟

عمل خلیفه اول، واضح ترین رد بر بطلان قاعده تفریق بین انواع و اشخاص در وعید است که از سوی مکتب خلفا ارائه شده است. روشن است که اجرای آثار جزایی و غیره بر مرتد و فاسق و منافق، به لحاظ ظاهر حال است و نمی‌توانیم آن را دلیلی بر سوء عاقبت در آخرت بگیریم. آخرت، حسابهای دیگری دارد که بر ما مخفی است و وعید اخروی نسبت به اشخاص، برای ما امکان ندارد، مگر آن که خدا، یا رسول خدا(صلی الله علیه و آله) ما را مطلع کرده باشند.

همچنین واضح است که اجرای این آثار دنیایی، احتیاج به قطع و یقین شدید دارد. حکم کردن به کفر، یا نفاق، یا فسق مسلمانی، امر بزرگی است که سبک شمرده نمی‌شود. تمام مذاهب به غیر از



فرقه های نادری از قبیل خوارج بر همین عقیده هستند و تکفیر و تفسیق را امر بزرگ و مهمی می شمارند. قاعده مذکور، اگر به لحاظ آخرت باشد، صحیح است، مگر در مورد کسانی که خدا و رسولش به ملعون بودن آنان خبر داده اند.

و اگر به لحاظ آثار دنیوی باشد، صحیح نیست، البتّه اثبات این آثار شرعی بر افراد و اشخاص معین، احتیاج به دلایل مبرهن و کافی دارد و احراز این مطلب که چه کسی ملعون، فاسق، یا کافر است، کار آسانی نیست و تشخیص مصادیق این صفات باید به گونه ای باشد که جامعه به هرج و مرج کشیده نشود.

ط: از جمله شواهدی که بر بطلان قاعده تفریق انواع و اشخاص دلالت می کند، سیره و روش صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. آنان اشخاص معینی را مخاطب قرار داده و آنان را به کفر و نفاق متهم می کردند؛ چنان که عایشه، مروان و پدرش را ملعون خواند. (۱) همچنین عایشه، عثمان را پیرمرد فرتوت و کافر خواند. (۲)

و این سخن ابوسعید خدری معروف است که می گفت:

ص: ۹۰

---

۱- (۱) - اسد الغابه/ ابن اثیر: ۲/ ۳۵؛ تفسیر کبیر، فخررازی: ۲۰/ ۲۳۷، ذیل تفسیر آیه ۶۰ از سوره اسراء.

۲- (۲) - الکامل فی التاریخ: ۳/ ۱۰۵؛ تاریخ طبری: ۳/ ۱۲، ضمن حوادث سال ۳۶ هجری، عایشه گفت: اقتلوا نعتلاً فقد کفر.

«ما منافقین را با ملائک دشمنی ایشان با علی بن ابی طالب می شناختیم».<sup>(۱)</sup>

این سخن ابوسعید، اشاره به افراد خاصی دارد که یکایک به نفاق، متهم می شدند.

ح: ابن عقیل علوی در رد غزالی گفته است:

«چگونه ابن منیر و غزالی و پیروانشان از نهی صادر شده از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در لعنت نکردن شرابخواری که حد بر او جاری شده بود، این برداشت را کرده اند که تعیین اشخاص به لعن، ممنوع است؟! این در حالی است که نهی در این حدیث، معلل به محبت خدا و رسولش شده است که بعد از اقامه حد، بیان شده است و برای تعیین و عدم آن، چیزی از متن روایت فهمیده نمی شود! علاوه بر این، سیره و روش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اصحاب و بسیاری از بزرگان، متقدم برخلاف آن چیزی بوده است که روایت را بر آن حمل کرده اند.

قوی ترین دلیل بر جواز لعن شخص معین از مسلمانان، قرآن کریم است. قرآن در مورد قَسَم مَلاعِن می فرماید:

وَالْخَامِسَهُ أَنْ لَعَنْتَ اللَّهَ عَلَيْهِ أَنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ .<sup>(۲)</sup>

ص: ۹۱

---

۱- (۱) - سنن ترمذی: ۵/۵۹۳؛ المناقب، باب ۲۰، مناقب علی (علیه السلام)، ح ۳۷۱۷.

۲- (۲) - نور (۲۴): ۷.

«پنجمین بار قسم بخورد که لعنت خدا بر او باشد، اگر دروغ بگوید».

در احکام و تاریخ لعان آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ملاعن را

قسم داده است و این از احکام شرعی است که تا روز قیامت در امت محمد (صلی الله علیه و آله) باقی می ماند. می دانیم که تعیین به وسیله صیغه متکلم، اقوا از ذکر اسم علم است؛ چنان که در کتابهای ادبی آمده است. و در امت اسلام هم، هیچ کس قایل به کفر دو طرف ملاعنه نشده است تا ادعای غزالی و پیروانش را تأیید کند که می گفتند:

«لعن معین، جز برای کافر جایز نیست».

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز اشخاصی را به طور معین لعن فرمودند؛ همانند: ابوسفیان بن حرب، سهیل بن عمرو، عمرو بن عاص، ابوالاعور سلمی، حکم بن عاص و پسرش مروان بن حکم و غیره. و بسیاری از اصحاب جلیل القدر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) افراد معینی را لعن کرده اند؛ مثل: معاویه، عمرو بن عاص، حبيب و عبدالرحمان بن خالد، ضحاک بن یزید، بسر بن ارطاه، ولید بن عتبه، زیاد بن ابیه، حجاج بن یوسف ثقفی و غیره که شمارش همه آنان دشوار است.

در تاریخ آمده است که حسان بن ثابت، هند جگرخوار، دختر عتبه و همسرش ابوسفیان را لعن کرد. در آن زمان، حسان به دستور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از آن حضرت دفاع فرهنگی می کرد و با این وجود، پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را از این کار منع نکرد بلکه اقدامات او را تأیید کرد.

یکی از ابیات شعر حسان این است:

لَعَنَ الْإِلَهَ وَ زَوْجَهَا مَعَهَا هِنْدُ الْهِنُودِ عَظِيمَةٌ...! (۱)

«خداوند، ابوسفیان و همسرش هند جگر خوار را لعنت کند».

در تاریخ آمده است که: عمر بن خطاب، خالد بن ولید را به خاطر کشتن مالک بن نویره لعنت کرد. (۲) و علی (علیه السلام) عبدالله بن زبیر را در روزی که عثمان به قتل رسید، لعنت کرد؛ زیرا از او حفاظت نکرد. (۳) و عبدالله بن عمر، پسرش بلال را سه مرتبه لعنت کرد.

ابن عبدالبرّ از عبدالله بن هبیره سبائی نقل می کند که گفت:

«روزی بلال بن عبدالله بن عمر برای ما نقل می کرد که پدرش، عبدالله بن عمر گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: از حضور زنان در مساجد جلوگیری نکنید. گفتیم: امّا من از حضور خانواده ام در مسجد جلوگیری می کنم و هر کس دلش می خواهد، آنان را آزاد بگذارد. پدرم رو به من کرد و سه مرتبه گفت: لَعْنَكَ اللهُ! سپس گفت: تو می شنوی که من می گویم: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین فرمود: آنگاه با آن مخالفت می کنی؟! آنگاه با خشم و غضب از جای خود بلند شد و رفت». (۴)

ص: ۹۳

۱- (۱) - دیوان حسان: ۱/ ۳۸۴، چاپ دار صادر.

۲- (۲) - تاریخ طبری: ۳/ ۲۴۱؛ الکامل فی تاریخ: ۳/ ۳۵۹ - ۳۵۸؛ شرح نهج البلاغه: ۱/ ۱۷۹.

۳- (۳) - مروج الذهب: ۲/ ۵۴.

۴- (۴) - جامع بیان العلم و فضله: ۱۶/ ۴۱۴، ح ۴۵۱۷۴.

از امام مالک به طور صحیح نقل شده است که گفت:

«خداوند عمرو بن عبید - زاهد مشهور - را لعنت کند».

و از محمد بن حسن، همراه و همکار ابوحنیفه نقل شده است که از ابوحنیفه شنیدم که می گوید:

«خداوند، عمرو بن عبید را لعنت کند».

ابن جوزی از قاضی بن یعلی با اسناد، از صالح بن احمد بن حنبل نقل کرده است:

«روزی به پدرم گفتم: عدّه ای ما را منتسب به تولا و دوستی یزید می کنند؟ پدرم گفت: پسر! مگر کسی که به خدا ایمان داشته باشد، می تواند یزید را دوست داشته باشد؟! چرا لعنت نکنیم کسی را که خدا در قرآن او را لعنت کرده است؟! در این آیه شریفه خداوند می فرماید:

فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ \* أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ . (۱)

«پس آیا امید دارید که اگر باز گشتید، در زمین فساد کنید و قطع رحم نمایید؟ آنان کسانی هستند که خدا ایشان را لعنت کرده و آنان را کر و کور گردانیده است».

ص: ۹۴

آیا فسادى از اين بالاتر هست كه يزيد آن را مرتكب شد؟ و در روايتى آمده است كه گفت: پسر من! چه بگويم درباره كسى كه خدا او را در قرآن لعنت كرده است؟» (۱).

بخارى روايت كرده است:

«و كيع گفت: لعنت خدا بر بشر مريسى، او يهودى، يا نصرانى است؟ گفتند: پدرش، يا جدش نصرانى بوده است. و كيع گفت: لعنت خدا بر او و بر پيروانش باد». (۲).

بكر بن حماد و قاضى ابوالطيب و ابوالمظفر اسفرائينى و عدّه ديگرى، عمران بن حطان را لعن كرده اند؛ چرا كه ابيات مشهورى در مدح اشقى الاشقياء ابن ملجم مرادى - لعنه الله عليه - گفته است. (۳).

و يحيى بن معين، حسين بن على كراييسى شافعى بغدادى را لعنت كرده است؛ چنان كه در تهذيب التهذيب آمده است. (۴).

مسلمانان همچنان، لعن افرادى را كه مرتكب گناهان كبيره مى شدند، امرى عادى مى شمردند و لعنت كردن افراد فاسد، ميان آنان شايع است. اگر كتابهاى حديث و سيره و تاريخ را بررسى

ص: ۹۵

---

۱- (۱) - تطهير الجنان و اللسان، ابن حجر: ۵۰.

۲- (۲) - خلق افعال العباد، بخارى: ۲۰.

۳- (۳) - نورالابصار، شبلنجى: ۱۹۹.

۴- (۴) - تهذيب التهذيب: ۲ / ۳۶۰، شماره ۶۰۸.

کنیم، می بینیم که پر از چنین مواردی می باشد و از این رو، یک محقق، ترسی از این ندارد که عدّه زیاد بگویند که لعن افراد مشخص و معین، ممنوع است؛ زیرا تاریخ و سیره گواهی می دهد که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و بسیاری از اصحابش و بزرگان قدما با این عقیده مخالفت کرده و گناهکاران را لعنت می کرده اند. (۱)

#### ۷- لعن باعث کفر لعنت کننده نمی شود

فقههای اسلام، با تکفیر اهل قبله بسیار با احتیاط برخورد کرده و آن را جز در شرایط خاصّی اجازه نمی داده اند؛ زیرا آثار شرعی بسیار سختی بر آن مترتب می شود. برخورد شدید سنت شریف نبوی، ما را از بیان شواهد مختلف بی نیاز می کند، اما نکته ای که باید بدان توجه کرد، این است که از جمله شرایط تکفیر این است که: عقیده شخص، ناشی از اجتهاد نباشد؛ زیرا مجتهدی که در فهم مطلب خطا کند، معذور است و یک مجتهد نمی تواند که رأی و نظر مجتهد دیگر را تغییر دهد.

در باب «لعن» نیز این اصل جریان دارد. اگر اجتهاد و مذهب مجتهدی منجر شود به این که لعن بعضی از صحابه را جایز بدانند بلکه این کار را نیکو و پسندیده فرض کند، نمی توانیم به تکفیر، یا تفسیق

ص: ۹۶

وی حکم کنیم، گرچه در اصل، لعن، موجب تکفیر و تفسیق می شود، پس اجتهاد، یکی از اموری است که این حکم را استثنای کند.

در این قسمت، گزیده ای از آرا و نظرات ابن تیمیّه و ابن قیم جوزیه را در این موضوع نقل می کنیم. این قسمتها را سلیمان بن عبدالوهاب، برادر محمّد بن عبدالوهاب، مؤسس فرقه وهابیت در کتاب الصواعق الالهیه فی الردّ علی الوهابیه آورده است. او می نویسد:

«به هر تقدیر، اینها؛ یعنی نذرها و متعلقات آن اموری است که آنان گمان می کنند، کفر است. در این جا اصل دیگری داریم که از اصول اهل سنت می باشد و بر آن اجماع دارند؛ چنان که شیخ تقی الدین و ابن قیم از آنان نقل کرده اند. آن اصل این است که: جاهل و مخطی از این امت، اگر عملی کفر، یا شرک آمیز مرتکب شوند، کافر و مشرک خوانده نمی شوند؛ زیرا جاهل و خطا باعث کفر و شرک نمی شود و شخص، معذور است بلکه در صورتی موجب کفر و شرک می شود که شخص، بدان عالم و آگاه باشد و چیزی را انکار کند که از ضروریات دین شمرده می شود. این چیزی است که همه مسلمانان بر آن اجماع دارند.» (۱)

و از ابن قیم جوزیه نقل کرده است:

ص: ۹۷



«کفر مرتدان بر دو قسم است؛ کفر مطلق و عام و کفر مقید و خاص. کفر مطلق آن است که: تمام آنچه را خدا نازل کرده و رسالت محمّد (صلی الله علیه و آله) اقتضای آن را دارد، انکار کند و کفر مقید و خاص آن است که: یکی از واجبات یا محرمات را ردّ کند، یا صفتی از صفات خدا را برای خود بداند، یا خبری را که خدا نازل کرده تکذیب کند، یا قول مخالف خدا را عالماً و عامداً و برای رسیدن به اهداف خود، بر سخن خداوند مقدم بدارد و... اگر چنین کارهایی از روی جهل، یا تأویل باشد، صاحب آن معذور است و تکفیر نمی شود؛ زیرا در صحیحین و سنن و مسانید، از ابی هریره آمده است که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: مردی که هیچ گاه کار خیری را برای خانواده اش انجام نداده بود و مرتکب گناهان فراوانی شده بود، وقتی در بستر مرگ افتاد، به پسرانش وصیت کرد که پس از مرگ، جنازه اش را بسوزانند و نصف خاکستر آن را در دریا و نصف دیگر را در خشکی بریزند. پسرانش چنین کردند. به خدا قسم! مقدر شده بود که خداوند او را چنان عذاب کند که کسی را آن گونه عذاب نکرده بود. خداوند به دریا و زمین دستور داد که ذره های بدنش را جمع کنند، سپس به او فرمود: چرا وصیت کردی که این کار را بکنند؟ عرض کرد: ای خدا! تو که می دانی، من به خاطر ترس از تو چنین کردم، پس خداوند او را بخشید. با وجودی که این فرد، منکر قدرت خداوند بر خودش و منکر بعث و نشور شده است، خداوند او را بخشیده و عذرش را

پذیرفته است. او اینها را از روی عناد انکار نکرده است بلکه علمش به همین مقدار بوده است» (۱).

و از ابن تیمیّه نقل کرده است:

«از بدعت‌های آشکار، تکفیر بعضی از طوایف مسلمان و مباح دانستن خون و اموال ایشان است. این کار از دو جهت بسیار خطیر و قابل تأمل است:

اول: احتمال دارد که در آن طایفه تکفیر کننده بدعتی باشد که بزرگتر و زشت تر از بدعت طایفه تکفیر شده باشد و این حال و وضع بیشتر اهل بدعت است که همدیگر را تکفیر می کنند. اینها مصداق کسانی هستند که قرآن می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ... (۲)

«کسانی که دینشان را مختلف کردند و گروه گروه شدند، در چیزی شریک آنان نیستی».

دوم: اگر فرض کنیم که یکی از طوایف، موافق سنت عمل کند و دیگری بدعتگذار باشد، در این صورت، روش سنت این نیست که هر کس سخن خطایی را گفت، تکفیر شود؛ زیرا خدای متعال می فرماید:

ص: ۹۹

---

۱- (۱) - الصواعق الالهيه: ۸۵.

۲- (۲) - انعام (۶): ۱۵۹.

...رَبَّنَا لَا تَأْخُذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا... (۱)

« پروردگارا! اگر فراموش کردیم، یا اشتباه کردیم، ما را عذاب نکن.»

و در روایت صحیح آمده است: خداوند متعال در جواب این عده فرمود: قبول کردم.

خدای متعال می فرماید:

...وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ... (۲)

« در آنچه از روی خطا مرتکب شدید، گناهی بر شما نیست لکن چیزهایی که از روی عمد بوده است، مورد بازخواست قرار می گیرد.»

از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است: همانا خدای متعال از خطا و

نسیان و کارهایی که افراد مجبور به انجام آن شده اند، می گذرد». (۳)

این حدیث، حسن است و آن را ابن ماجه و غیره روایت کرده اند و صحابه و تابعین و ائمه مسلمین اجماع دارند بر این که چنین نیست که هر گاه کسی در مطلبی اشتباه کرد، او را تکفیر کنیم اگر چه

ص: ۱۰۰

---

۱- (۱) - بقره (۲): ۲۸۶.

۲- (۲) - احزاب (۳۳): ۵.

۳- (۳) - الصواعق الالهیه: ۸۵.

سخن او مخالف سنت باشد. در هر صورت، مسائل مربوط به تکفیر، بسیار گسترده است و در این جا مجال پرداختن به آنها نمی باشد. (۱)

همچنین از او نقل می کند:

«من با تأکید می گویم که: خدای متعال، خطاهای این امت را می بخشد، چه این که خطا در مسائل روایی و یا علمی باشد. و گذشتگان، همواره در بسیاری از این مسائل با هم نزاع می کرده اند و هیچ کدام دیگری را تکفیر و تفسیق نکرده اند...». (۲)

همچنین نقل شده است که: از ابن تیمیّه درباره دو نفر سؤال شد که درباره تکفیر صحبت می کردند. او جواب را طولانی کرد و در نهایت گفت:

«اگر فرض شود که مردی، تکفیر را از مردی دفع کند که معتقد است او کافر نیست و به حمایت و پشتیبانی از او برخیزد؛ چون در این کار، قصد و نیت شرعی داشته است، اگر به راه صواب برسد، دو اجر دارد و اگر اجتهاد کند و در اجتهاد خویش خطا کند، یک اجر دارد». (۳)

ص: ۱۰۱

---

۱- (۱) - الصواعق الالهیه: ۸۱ - ۸۰.

۲- (۲) - صافات (۳۷): ۱۲.

۳- (۳) - الصواعق الالهیه: ۸۴ - ۸۳.

استاد اسد حیدر، مطالب مختصر و مفیدی را در این زمینه ارائه داده است. او می نویسد:

«مسأله متهم کردن شیعه به سب صحابه، مسأله ای بسیار مهم و ریشه دار است. حاکمان ظلم و جور، همیشه معارضان و مخالفان خود را به بهانه های گوناگون به کفر و فسق متهم می کردند. در مورد شیعه نیز این روش به صورت شدیدتر و سخت تر اجرا شد. آنان در طول حکومت های فاسد خود، ادعا می کردند که شیعه، صحابه را به صورت عام و ابوبکر و عمر را به صورت خاص لعنت می کند. وقتی که اندیشمندان می خواستند در مقابل این تهمت، موضعگیری کرده و حقیقت امر را روشن کنند، حاکمان ظالم، آنان را از میان برمی داشتند. سلطه جور، وقتی که می خواست یک شیعه را متهم کند، او را متهم به محبت علی (علیه السلام) نمی کرد بلکه او را متهم به سب و شتم ابوبکر و عمر می کرد. ابن اثیر در الکامل، در ضمن بیان حوادث سال ۴۰۷ قمری می نویسد: در این سال، شیعیان را در همه مناطق آفریقا کشتند؛ زیرا متهم به سب و شتم ابوبکر و عمر بودند.» (۱)

ص: ۱۰۲

شیعه در راه انتشار و فهم و اندیشهٔ اسلام و مبارزه با انحرافات و بدعتها در طول دوران بنی امیه و بنی عباس، مشکلات فراوانی را متحمل شده است.

آنان که در مبارزه با شیعه درمانده شده اند، بهترین راه را این دیده اند که شیعیان را به فسق و کفر متهم کنند. آنان برای رسیدن به هدف خود، شایع می کردند که شیعیان، تمام اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله) را کافر می دانند و آنان را لعن می کنند! و به این ترتیب، این لعن و طعنها متوجه شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امتهات المؤمنین و غیره می شود.

آنان قاعده ای را مقرر کرده و آن را توسعه دادند مبنی بر این که:

«هر گاه فردی به اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله) عیب و ایراد وارد می کند، زندیق و فاسق است زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حق است و قرآن حق است و همانا اصحاب بوده اند که این قرآن و احکام را به دست ما رسانده اند. آنان می خواهند که با عیبجویی و طعن اصحاب، کتاب و سنت را ناقص جلوه دهند!!» (۱)

آنان حکم کردند که هر کس متهم به سب شیخین شود، کافر است و جنازه اش غسل و نماز ندارد. و شهادت به یگانگی خدا، سودی برای او ندارد و جنازه اش را با همان تابوت در حفره

ص: ۱۰۳

می اندازند و با خاک آن را پر می کنند. (۱) و اگر توبه کرد، توبه اش پذیرفته نمی شود! بلکه قتلش واجب است. (۲) و بعضی قایل به حرمت ذبیحه وی و حرمت تزویج وی شده اند.

از همین تهمتها و احکام، اندیشه تکفیر شیعه پدیدار شده است. حکمای جور که حق، هیچ ارزشی برای ایشان نداشته است، تنها به دنبال حفظ تاج و تخت خود و نابود کردن مخالفان خود به هر طریقی بوده اند.

در این جا خوب است که اشاره ای به بحث مرحوم کاشف الغطاء درباره فرق های ریشه ای دو طایفه داشته باشیم. (۳) او بعد از بیان اختلافات مربوط به موضوع خلافت می نویسد:

«این مطلب نیز معصیت شمرده نمی شود و اگر ناشی از اجتهاد و اعتقاد باشد، باعث فسق نمی گردد، اگرچه این اجتهاد و اعتقاد اشتباه باشد. مساله ای که همه در باب اجتهاد بر آن توافق دارند این است که: اشتباه کننده یک اجر دارد و به واقع رسیده دو اجر دارد. می دانیم که علمای اهل سنت، جنگهایی را که در صدر اسلام بین مسلمین واقع شد، همانند جنگ جمل و صفین و غیره حمل بر صحت کرده و گفته اند: طلحه، زبیر و معاویه به اجتهاد خود عمل کرده اند، اگر چه اشتباه کرده اند، اما چون به

ص: ۱۰۴

---

۱- (۱) - الصَّارِمُ الْمَسْلُوبُ: ۵۷۵.

۲- (۲) - رسائل ابن عابدین: ۱/ ۳۶۴.

۳- (۳) - نشریه رساله الاسلام، بیان المسلمین: ۲۲۸ - ۲۲۷، سال دوّم / شماره سوّم.

اجتهاد خویش عمل کرده اند، به عدالت و مقام آنان لطمه ای وارد نمی شود!!

حال جای این سؤال است که: اگر اجتهاد، شخص را مبرا می کند و قتل هزاران نفر را توجیه می نماید، سزاوار است که همین اجتهاد، عمل و عقیده بعضی از علاقه مندان به مقامات عالیة ائمه (علیهم السلام) را تأیید کرده و آن را انکار نکند؟

توطئه شوم متهم کردن شیعه به سب صحابه و تکفیر آنان با همین بهانه، از سوی سیاست بازان ظالم و جائز صورت گرفته است. در این راه عده ای جاهل و عده ای هواپرست آنان را کمک کرده اند و توانسته اند این اندیشه را ترسیخ کنند.

آنان باب نقد علمی را مسدود کرده و از آزاد اندیشی جلوگیری کرده اند. برای مواجهه با شیعه، تنها از «چماق تکفیر» استفاده کرده و هیچ گاه به دنبال بحث و گفتگو نبوده اند. اگر از آنان سوال شود:

۱- کجاست آن شیعه ای که تمام اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) را تکفیر

کند و از آنان براءت بجوید؟

۲- کجاست آن شیعه ای که برای ائمه اهل بیت (علیهم السلام) قایل به الوهیت است؟



۳- کجاست آن شیعه ای که قایل به تحریف و تنقیص قرآن است؟

۴- کجاست آن شیعه ای که مذاهب خارج از اسلام را بدعت گذارده است؟ و... نمی توانند جواب درستی بدهند.

تنها جواب این است که: حکومت، این اتهامات را بر شما وارد کرده و مخالفت با حکم حکومتی امکان ندارد. و چه خوب و راحت می شد به حقیقت رسید، در صورتی که کمی انصاف و حقیقت جویی و خوف از خدا در میان طرفین وجود داشته باشد.

آیا تشیع شامل تعداد بسیاری از اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله) نبوده است که از بدریون و از اهل بیعت رضوان بوده اند؟ کسانی که علی ابن ابی طالب (علیه السلام) را دوست داشته و او را سزاوار خلافت می دانسته اند.

آیا در میان شیعه، علمایی نبوده اند که همه به جایگاه رفیع علمی آنان اعتراف و اقرار کرده اند؟

آیا آنان از اساتید شیوخ و بزرگانی از قبیل: ابوحنیفه، شافعی، احمد، بخاری و غیره نبوده اند؟ صاحبان صحاح، روایات بسیاری را از بزرگان شیعه در صحاح خویش آورده اند که به حدود سیصد نفر می رسند و این جا نمی توان به اسم یکایک آنان اشاره کرد. (۱)

ص: ۱۰۶

---

۱- (۱) - شرف الدین در کتاب المراجعات به صد نفر و علامه امینی در الغدیر، جلد سوم به تعداد زیادی از علمای شیعه اشاره کرده است. اسد حیدر در کتاب: الامام الصادق و المذاهب الأربعة به حدود سیصد نفر اشاره کرده است که شاگرد امام صادق (علیه السلام) بوده اند.

به خاطر دسیسه های سیاسی و در سایه ی علمای درباری، عده ای فتوهای عجیب و غریبی برای نابودی شیعه صادر کرده اند! آنان بدون ارائه استدلال و برهان، ادعا کرده اند که جنگ با شیعیان، جهاد اکبر بوده و هر کس در جنگ با شیعیان کشته شود، شهید است!!

ابن عابدین در رسائل خود می نویسد:

«رافضی، کسی است که شیخین را سب و لعن کند، چنین کسی کافر است و اگر علی را از آن دو افضل بدانند، بدعتگذار است.» (۱)

بدین ترتیب، مردم را به جان همدیگر انداخته و خون، ناموس و اموال مسلمان را مباح شمرده اند! بدون این که متوجه حرمت خون و مال مسلمان باشند و این لعنت شدگان، هیچ هدفی از این اقدامات نداشته اند، مگر این که پایه های حکومت ظالمانه خود را مستحکم تر نمایند.

در مواجهه با این قضایا باید به دو نکته توجه نمایم:

الف: آیا طعن به هر یک از صحابه، مجوزی برای این اعمال سنگدلانه می شود؟ یا این که در این جا تفاوت و فرقی وجود دارد. اگر این حکم شامل هر کسی شود که یک صحابی را طعن کرده و یا صفت ناروایی را به او نسبت داده در این صورت، چرا صحابه ای را که عثمان را مورد طعن

ص: ۱۰۷

و ایراد قرار می دادند، مشمول این حکم نمی شوند؟ صحابه با عثمان به خاطر خلافهایش و با معاویه به دلیل جنایتهایش مخالفت کرده و آنان را لعن و نفرین می کردند؛ چنان که عایشه عثمان را پیرمرد خرفت و کافر خواند.

ابن تیمیه می گوید:

«کسانی که عثمان را به قتل رساندند، خوارج و مفسد فی الارض بودند».

در ادامه می گوید:

«عثمان را عدّه کمی که طاغی و ظالم بودند، به قتل رساندند. و اما کسانی که برای قتل وی تلاش کرده و مردم را تحریک و تحریض می کردند، همگی خطاکار بلکه ظالم و جنایتکار بودند».<sup>(۱)</sup>

ابن حجر در توصیف معترضان بر عثمان می نویسد:

«بر مجتهد در امور مربوط به اجتهادش اعتراض نمی شود، اما آن لعنتیهای متعّرض، نفهم و بلکه بی عقل بودند».<sup>(۲)</sup>

آنان مقّرر کرده اند که در بحث «عدالت»، اصل بر این است که همه صحابه عادل هستند تا هنگامی که فتنه ای پیش بیاید، پس

ص: ۱۰۸

---

۱- (۱) - منهاج السنه: ۲/ ۲۰۶ - ۱۹۱.

۲- (۲) - الصواعق المحرقة / ابن حجر: ۶۸.

از آن باید بررسی کرد تا معلوم شود که چه کسی عدالت را رعایت نکرده است. این یکی از اقوال است. (۱)

در صدد آن نیستیم که متعزّض تمام اقوالی شویم که صحابه شرکت کننده در قتل عثمان را تبرئه کرده اند و فقط می خواستیم سؤال کنیم که چرا حکم تکفیر، شامل صحابه معترض نمی شود.

ب: شیعه، بغض خود را نسبت به کسی که با علی (علیه السلام) دشمنی کند، کتمان نمی کند. به نصّ حدیث شریف نبوی، دشمن علی (علیه السلام) منافق است؛ زیرا آن حضرت فرمود:

«یا علی! لا یحبّک إلا مؤمن و لا یبغضک إلا منافق».

«ای علی! جز مؤمن تو را دوست نمی دارد و جز منافق با تو دشمنی نمی ورزد».

معلوم است که منافقین در قعر جهنّم جای دارند و مشخص است که بعضی از افرادی که لقب صحابی را به دوش می کشیدند، دشمن علی (علیه السلام) بوده و او را سب و لعن می کردند و حتّی این بیت از آنان

مشهور شده است:

فَاللّٰهُ یَشْهَدُ اِنَّا لَا نُحِبُّهُمْ لِلّٰهِ لَا نَخْتَشِیْ فِی ذَاکَ مِنْ غَضْبَا

ص: ۱۰۹

«خداوند گواه است که ما آنان را دوست نداریم و به خدا سوگند! به خاطر دشمنی با آنان از کسی نمی هراسیم».

بدون شک معاویه و طرفدارانش، نماینده و تجسم بغض و دشمنی نسبت به علی (علیه السلام) بودند و دشمنی خویش را اعلام داشته و با او وارد جنگ شدند. آنان لعن علی و اولادش (علیهم السلام) را بدعت نهادند و صحابه و تابعینی که طرفدارشان بودند، از آنان پیروی می کردند. آنان جام زهر را در کام علی (علیه السلام) ریختند و آن چنان او را اذیت کردند که به زبان نمی آید.

واقعیت آن است که: انصاف نیست ادعا کنیم معاویه به اجتهاد خودش عمل می کرده است و به واسطه اجتهاد خود، حدود را تعطیل و باطل را ترویج کرده و خونهای محترم را بر زمین ریخته و عرض و ناموس مسلمین را هتک حرمت کرده است. در زمان وی زنان مسلمان را اسیر کرده و در بازارها در معرض فروش می گذاشتند! (۱)

ابوالغادیه جهنی از صحابه به شمار می رفت و کسی بود که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شنیده بود و خودش یکی از روایان حدیثی به شمار می رفت که در آن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به عمار می فرماید:

«یا عمار! تقتلک الفئه الباغیه».

ص: ۱۱۰

«ای عمار! گروه طغیانگر تو را می کشند».

جالب این است که همین ابوالغادیه، عمار بن یاسر - رضوان الله علیه - را به شهادت رسانید و مردم او را به خاطر این جنایت بزرگ، سرزنش می کردند و خودش نیز اعتراف می کرد که از اهل آتش جهنم است و می گفت:

«به خدا قسم! اگر تمام اهل زمین، عمار را به قتل می رساندند، همگی داخل آتش جهنم می شدند».<sup>(۱)</sup>

چگونه آن کسی که از این جنایتکار فاسد، برائت می جوید و او را لعن می کند، متهم به خروج از دین می شود؟ این صحابی که خودش اعتراف می کند که دشمن خدا و جهنمی است! اما بعضی از محدثان برای او عذری تراشیده و گفته اند:

«او مجتهدی بود که خطا کرد و لازم است که نسبت به صحابه حسن ظن داشته باشیم!!».<sup>(۲)</sup>

ما نمی دانیم این چه منطقی است که دستور می دهد تا احکام و دستورات کتاب خدا به خاطر حسن ظن به صحابه و سکوت در مقابل فسادهایی که مرتکب شده اند، کنار گذاشته شود.

ص: ۱۱۱

---

۱- (۱) - اسد الغابه: ۵ / ۲۶۷.

۲- (۲) - الاصابه: ۴ / ۱۵۱.

آیا برای ما حایز است که در مقابل اعمال وحشیانه بسر بن ارطاة سکوت کنیم؟

او که نام صحابی را به یدک می کشید، فرمانده لشکر شام بود که جنایات فجیعی را مرتکب شد. او وقتی وارد یمن شد، اطفال، پیرمردان و پیرزنان را از دم تیغ گذرانید و حتی دو طفل عبیدالله بن عتّاس به نام «قثم» و «عبدالرحمان» را در مقابل مادرشان به قتل رسانید! این زن هر ساله در موسم حجّ شرکت و برای دو طفلی که در مقابلش ذبح شده بودند، نوحه سرایی می کرد.

در این صورت، سزاوار نیست که وقتی یک مسلمان، ظلم و فجایع بسر و امثال او و فریاد و ناله زنان و یتیمان مسلمان را می شنود و از این صحابیهای دروغین خشمگین می شود و آنان را لعن می کند، به او تهمت زندیق رافضی بزنیم.

درست نیست که صحابی بودن، سپری برای محافظت از هر گونه نقد و انتقاد باشد و صحیح نیست که شخصی، با این ادّعا که صحابی است و اجتهاد می کند، به خون و مال و ناموس مسلمانان حمله کند.

چگونه می توان قبول کرد که صحابی بودن، باعث می شود تا به شخص اجازه داده شود که نظم اجتماعی را بر هم بریزد و بر امام زمان خودش خروج و طغیان کند؟

چگونه می توان پذیرفت که معاویه با آن همه جنایت، به اجتهاد خود عمل کرده و اجر هم دارد؟!!

اگر چنین بود، صحابه اعمال او را انکار نمی کردند. از جمله، صحابی بزرگ و راستگوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) جناب ابوذر غفاری به همه مردم اعلام کرد که سیره و روش معاویه منحرف و بر خلاف دین است. و عایشه معاویه را به خاطر به شهادت رساندن حجر بن عدی و اصحابش - که همگی از شب زنده داران بودند - سرزنش کرد و او را به حضور نپذیرفت و عذرخواهیهایش را قبول نکرد.

معاویه گفت:

«کشتن اینان به صلاح امت بوده است».

اما عایشه گفت:

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود:

«سَيُقْتَلُ بَعْدَ رَأْسِ أَنَسٍ يَغْضَبُ اللَّهُ لَهُمْ وَ أَهْلَ السَّمَاءِ».

«به زودی عده ای در عذرا (محل شهادت حجر) کشته می شوند که خدا و اهل آسمانها به خاطر کشتن آنان خشمگین می شوند».

### چکیده بحث

مفهوم «لعن»، غیر از مفهوم «سب» و «شتم» است و از جهت لغوی و شرعی، با آن دو تفاوت دارد. لعن، مفهوم و معنایی است عقیدتی که مساوی با دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا می باشد.

ص: ۱۱۳



قرآن کریم، این مفهوم را دربارهٔ اهل کتاب، کفار، منافقین و افراد مسلمانی که گناهان کبیره مرتکب شده اند، به کار برده است.

جالب این است که: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) این مفهوم را در مورد مسلمانانی که مرتکب کارهای خلاف شرع می شدند، بیشتر به کار برده است! از صحابه در این مورد، مطالبی در تاریخ نقل شده و لعن بر انواع و اشخاص در طول تاریخ اسلام، رایج بوده است.

پیروان اهل بیت (علیهم السلام)، برخلاف آن چیزی که بدان متهّم شده اند، تمام صحابهٔ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را لعن نمی کنند بلکه تنها کسانی را لعن می کنند که خدا و رسول، آنان را لعن کرده اند.

اگر لعن اشخاص معین، ناشی از اجتهاد باشد، در این صورت داخل در معصیت شمرده نمی شود تا چه رسد به این که موجب کفر بشود.

تکفیر شیعه به این اتهام که صحابه را سب می کند، هیچ پایه و اساسی در شرع اسلام ندارد و بعضی از علمای درباری، بدان حکم کرده اند تا به حاکمان و سلاطین، تقرّب بجویند و بین مسلمانان، فتنه و اختلاف ایجاد کنند.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

